هفته نامهء سیاسی، فرهنگی و خبری

والعصر

امروز ما

ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان

شمارهء شصت و یکم - یکشنبه ۲۵ جوزا ۱۳۷۶ هـ ش - ۱۵ جون ۱۹۹۷ م - ۹ صفر المظفر ۱۴۱۷هـ ق

شهر پلخمری از وجود طالبان تصفیه گردید

صبح روز سه شنبه هفتهء گذشته، طی چندین ساعت درگیری شدید، شهر پلخمری از وجود نیروهای طالبان تصفیه و کلیه نیروهای این گروه تار و مار گردید. این نیروها که بعد از فتح شمال توسط طالبان، از راه سالنگ عبور نموده و در شهر پلخمری موضع گرفته بودند، به دنبال شکست طالبان در ولایات شمال کشور، در محاصرهء کامل نیروهای جبههء متحد اسلامی قرار گرفتند. پس از دو هفته درگیری سر انجام این شهر نیز سقوط کرد و بدینترتیب آخرین بقایای طالبان در شمال کشور در کام توطئه ای که از سوی خود طالبان چیده شده بود، فرو رفت.

قرار گزارش واصله از شهر پلخمری این عملیات که با شرکت کلیهء اعضای جبههء متحد اسلامی انجام گرفته بود، از ساعت ٤ عصر روز دو شنبه آغاز و در ساعت ۹ صبح روز سه شنبه با تصفیهء کامل شهر پلخمری پایان یافت. بر اساس این گزارش، پس از شکست خط دفاعی طالبان در این شهر و کشته و زخمی شدن بیش از صد نفر از آنان ... بسیاری از این نیروها به خانه های مردم پناه برده و پس از خلع سلاح

ص ۸

در اجلاس بامیان آخرین انکشافات کشور بررسی گردیده تصمیمات جدی در جهت هدایت اوضاع به سمت صلح پایدار اتخاذ گردید

روز پنجشنبه هفتهء گذشته هیئت های جداگانه ای از سوی جنبش ملی اسلامی و جمعیت اسلامی وارد بامیان گردیده، با حضور در مقر مرکزی حزب وحدت اسلامی، در بارهء آخرین تحولات کشور و اتخاذ تصمیمات بعدی، با مقام معظم رهبری حزب وحدت اسلامی استاد خلیلی دیدار و گفتگو نمودند.

خبر گزاری وحدت اسلامی از مرکز بامیان باستان گزارش می دهد: این هیئت ها که توسط استاد سیرت طالقانی و محترم غفورزی سرپرستی می شد، حوالی ظهر روز پنجشنبه وارد بامیان گردیده بلافاصله پس از ورود، با حضور در مقر مرکزی حزب وحدت اسلامی با مقام معظم رهبری، استاد خلیلی دیدار و گفتگو نمودند.

طبق این گزارش، اجلاس بامیان که بعد از ملاقات اولیه دایر گردید در حالیکه استاد محقق، مسؤل عمومی حزب وحدت اسلامي در صفحات شمال نیز حضور داشت آخرین انکشافات سیاسی و نظامی افغانستان مورد بحث و بررسی قرار گرفته و رابطه با اقدامات سیاسی و نظامی که به صلح پایدار در

ص ۸

ترکمنستان و روسیه حکومت طالبان را به رسمیت نمی شناسند

دو هفته پس پس از آنکه بدنبال تحولات شمال افغانستان، پاکستان بلا فاصله حکومت طالبان را در کابل بعنوان حکومت قانونی افغانستان به رسمیت شناخت، تلاش های دیپلوماتیکی این کشور در تکاپو افتاد که دیگر کشورها را نیز ترغیب نماید تا حکومت طالبان را برسمیت بشناسد.

ص ۸

قیام عمومی مردم در ساحات شمال کابل و ولایت پروان در حال نضج گرفتن است

دو دختر مسلح بعد از نماز جمعه در چاریکار، بیش از صد نفر از مربوطین طالبان را کشته و زخمی ساختند

خیزش عمومی صفحات شمال کشور روبه گسترش است. شمال کابل و ولایات پروان در تب شدید یك قیام عمومی بسر می برند. انزجار

ص ۸

استاد شفق در روز عاشورا:

طبیعت حکومت های استبدادی این است که اراده را از مردم بگیرد

تا ستمگر اراده را از مردم نگیرد ستم نمی تواند

بسم ا ... الرحمن الرحیم

الحمد لله! والصلوة والسلام علی رسول ا...! و علی آله آل ا ... و لعنة ا ... علی اعدائهم اعداء ا ... من الآن الی قیام یوم رحمة ا ...

ص ۲

بنام خداوند آگاهی، آزادی و برابری

کانفرانس اسلام آباد و انتظار مردم افغانستان

جنگ افغانستان یك جنگ وابسته است. سیاست های جنگی هرگز نمی تواند از داخل افغانستان تغذیه نماید. این درست است که زمینه های جنگی در افغانستان وجود دارد؛ اما این مداخلات زهر آلود بیرونی است که این زمینه ها را بارور ساخته، افغانستان را به مرگزار فرزندان افغان تبدیل می نماید.

اگر مردم افغانستان بحال خود گذاشته شوند و سیاست های مداخله گرانهء بیرونی پشتوانه رؤیاهای تب آلود انحصار را فراهم نکند، بضاعت مردم افغانستان تقاضای آن را ندارد که هزینهء سنگین لشکر کشی های جنگ برادر کشی را تأمین نماید.

مردم افغانستان امروز آنقدر فقیر و درمانده شده اند که بار سنگین مصیبت شکم، کمر آنها را خم نموده است. این مردم برای زنده ماندن احتیاج به صلح دارند. این یك واقعیت است، اما نباید ازین ناگذیری مردم سؤ استفاده نموده، بنام صلح، شخصیت، حقوق و آزادی اساسی و خود ارادیت ملی را از آنها گرفت.

این درست است که مردم افغانستان از نا امنی و احجاف تفنگداران غیر مسؤل بیچاره و درمانده شده اند، اما این صحیح نیست که به بهانه صلح و امنیت به آنها جام زهر خورانده شود. مردم دست هایی را که به آنها زهر می خورانند بخوبی تشخیص می کنند. قیام مردم شمال کشور گویای این واقعیت است. قیام عمومی مردم شمال نشان داد که هر دستی که در محکمهء افکار عمومی مردم مقصر شناخته شود، قطع خواهد گردید. مردمی که با دستان خالی توانستند غول قدرت نظامی دنیا را به زانو در آورند، هرنوع توطئه ایرا برای تحمیل ارادهء بیگانه خنثی خواهند ساخت. این درس را همه باید بیاموزند، چه

ص ۷

طالبان بار دیگر اقدام به تصفیهء نژادی نمودند

روز سه شنبه هفتهء گذشته، طالبان طی اعلامیه ای از مردم جبل السراج و نواحی شمال کابل خواست تا مناطق شان را تخلیه نموده، بجاهای دیگر کشور کوچ نمایند.

در این اعلامیه آمده است که عناصر خاین به کشور از خانه ها و باغهای مردم منطقه سنگر ساخته و از آنجا بالای طالبان دست به عملیات می زنند. و چون طالبان تصمم دارند که این عناصر را به جزای اعمال شان برسانند لهذا مردم منطقه باید خانه هایشان را تخلیه نمایند. این دومین اقدام تصفیهء نژادی توسط طالبان می باشد. اولین اقدام در سال گذشته صورت گرفت که طی آن هزاران نفر در میان برف و بارنده گی زمستان مجبور گردیدند، خانه هایشان را ترك گفته، به جمع آواره گان بپیوندند.

اقدام تصفیه نژادی در سال گذشته، درست پس از آن صورت گرفت که مردم منطقه با یك قیام عمومی علیه طالبان، ضربه بسیار سختی را بر نیروی طالبان وارد

ص ٦

در این شماره میخوانید

خودارادیت ملی و استقلال سیاسی ص ۳
نظام فدرالی یك نظریه است نه توطئه ص ٤
قبل از خلع سلاح جنگ باید ... ص ٤
ریشه یابی قیام مردم و شکست طالبان ... ص ۷

آرمان ما، تأمین عدالت سیاسی، برادری اسلامی و برابری انسانی در کشور است.

تا ستمگر اراده را از مردم نگیرد، ستم نمی تواند

با کسب اجازه از محضر همه حضار عزیز و محترم به خصوص شخصیت های علمی و سیاسی که در محفل یاد بود اباعبدا ... الحسین (ع) شرکت کرده اند، با سینهٔ خسته و حنجرهٔ خسته لحظاتی مزاحم وقت گران بهای همه می شوم.

خواهران و برادرانی که روز گذشته درین محفل شرکت داشتند، مسبوق اند که در بارهٔ «گریز» بحث انجام دادیم و گفتیم؛ ما همه مؤظفیم از شرایط یزیدی به سوی حسینی فرار و گریز و مهاجرت کنیم. و درین رابطه مسایلی را به عرض حضار عزیز رسانیدم. امروز، در روز عاشورای حسینی لازم است، در همین راستا بحث را ادامه دهم و علاقه مندم درس دیگری را که باید از عاشورا و کربلا و امام حسین (ع) بگیریم؛ اینجا عنوان کنم. و آن درس این است:

برادران! آیا هیچ تصور کرده اید که امام حسین (ع) چرا از مدینه و مکه تا کربلا و تا استقبال شهادت پیش رفت؟ و ما از این حادثه چه درسی را می توانیم بگیریم؟ چه اگر ما از عاشورا نیاموزیم و از حسین و برنامهٔ او درس نگیریم، یقیناً تجلیل ما از عاشورا، تجلیل به حساب نخواهد آمد. آمدن، نشستن و محفل را به‌شکوه برگزار کردن مطمئناً خالی از منظور شاید نباشد؛ اما چیزی که از کربلا و عاشورا و امام حسین (ع) و زنده نگهداشتن خاطرهٔ کربلا و عاشورای او منظور است، فقط آمدن و نشستن و روضه خواندن و گریه کردن نیست. ما وقتی می خواهیم مراسم عاشورا را داشته باشیم، معنای آن این است که باید عاشورا را زنده نگهداریم. معنای زنده نگهداشتن عاشورا به معنای زنده نگهداشتن مکتب حسین و راه حسین و کارنامه حسین (ع) است. زنده نگهداشتن کارنامه و راه مکتب حسین ابن علی (ع) این است که ما راه او را ادامه دهیم و پا جای پای حسین ابن علی (ع) بگذاریم و در طول زمان و تاریخ، عملکرد او را با عمل و گزیدن شیوهٔ حسین (ع) ادامه و استمرار دهیم. وقتی چنین است، یعنی وقتی همه، ما و شما آمده ایم که عاشورا را تجلیل کنیم، یعنی راه

حسین را زنده نگهداریم، یعنی کار حسین ابن علی را در زندگی امروزی خود تطبیق نموده و راه او را عملاً زنده نگهداریم، پس لازم می شود این مسئله را مورد توجه قرار دهیم که از کار حسین (ع) چه درس هایی می توان گرفت؟ یك مقداری روز گذشته صحبت کردم، در سخنرانی هایی که در اسلام آباد داشتم هم مسایلی را به عرض برادران و مهاجران در آنجا رساندم، امروز می خواهم یك مسئله دیگر را عنوان کنم و درسی از حسین ابن علی (ع) بگیریم و آنگاه برگردیم به زندگانی امروز مان تطبیق نماییم.

دقت می کنید، طبیعت حکومت های استبدادی، ظالم جنایت کار و دیکتاتور در قدم اول یك چیز است و آن اینکه حکومت ستمگر می خواهد جای تمام مردم تصمیم بگیرد. یعنی ارادهٔ مردم را سلب کند، مردم را بی اراده و بی اختیار درست کند و آنگاه هر چه را که دلش خواست بنام مردم، به جای مردم، به جای آرمان مردم، به جای دولت مردم و به جای سیاست مردم انجام دهد. تا ستمگر اراده را از مردم نگیرد، ستم نمی تواند. تا حکومت غاصب، مردم را بی اراده و ضعیف الاراده نسازد، بر مردم ستم کرده نمی تواند. تا توان اراده و تصمیم را از مردم نگیرد،حق مردم را تلف کرده نمی تواند. تا مردم را مسلوب الاختیار نسازد،روی سرنوشت و کشور و حقوق آنها معامله کرده نمی تواند. شرط اول و اساس موفقیت یك حکومت دیکتاتور و مستبد در این است که باید مردم را بی اراده درست کند. اراده را از مردم سلب کند. آزادی ها را از مردم بگیرد. مردم را به عنوان برده های بی اراده و ضعیف النفس به زیر مهمیز ارادهٔ ظالمانه، قاهرانه و جبارانهٔ خود بگیرد. و آنگاه است که هر کاری را که دلش بخواهد می تواند انجام دهد، به همین دلیل است که در دوران حکومت ظالم ستمگر و جنایت کار اگر کسی فکرش را به کار می اندازد و یك عمل تازه و نو را انجام می دهد، خود را به چوبهٔ دار و یا به کنج محبس و سلول های مرگبار و مخوف می یابد. آیا در دوران ظاهرشاه و قبل از ظاهرشاه و در هر کجای دنیا که تمام حکومت های استبدادی را فکر کنید، این گونه نبوده است؟ از جمله در افغانستان، فراموش پیران قطعاً نشده، کسانی پیدا شدند که چیزهای نو را درست کرده بودند مثلاً تفنگ نو ساخته بودند، کار عجیب و غریب کرده بودند، بعضی ابزار و وسایل دیگر درست کرده بودند، این ها را فوراً شب گردان رژیم می آمدند از خانه اش می ربودند و به گوشه زندان می افگندند و به شلاق و شکنجه می سپردند که چرا فکر کردی؟ چرا نوآوری کردی؟ چرا ابزار و وسایل جدید ساختی؟ درحالی که دنیا هر کسی که نوآوری کند، یك کار جدید، یك عمل جدید و یك وسیلهٔ جدید را درست کند و ارائه دهد و یك مشکل از مشکلات مردم را حل و فصل کند، از سوی حکومت، از سوی زمامدار سیاسی تشویق می شود، جایزه داده می شود، تقدیر نامه داده می شود، زمینه کار برایش فراهم می شود و سرمایه در اختیارش گذاشته می شود. تا ابتکار و اختراعش را توسعه و انکشاف دهد و در سطح منافع ملی، با تضمین اقدام نماید. اما در حکومت های استبدادی، از جمله در گذشتهٔ افغانستان ما که این چنین بود.

به همین دلیل بود که علامه شهید بلخی می گوید؛ علم و فضل و هنر و سعی و تفکر ممنوع - آنچه در شرع حلال است حرام است اینجا! کس را اجازه نمی دهد که فکر کند، خلاقیت کند، ابتکار کند، نوآوری کند، اختراع کند و مشکلی از مشکلات مردم را حل نماید. چرا؟ برای آنکه اگر امروز در بارهٔ تیغ جدید فکر کرد، فردا در بارهٔ تفنگ جدید فکر می کند، وقتی در بارهٔ تفنگ جدید فکر کرد، به مناسبات جدید فکر می کند، وقتی به مناسبات جدید فکر کرد، به تغیر و تحول جدید در جامعه فکر می کند. این چیزی است که حکومت استبدادی و دیکتاتور از آن به شدت هراسناك است، بر خود می لرزد، اگر بشنود در قلمرو حکومتش یکی از نوآوری ها بوجود آمده! چه رسد به این که کسی دارای تفکر نوین اجتماعی و سیاسی باشد! شما در افغانستان شاید شنیده باشید و حتماً بزرگان فراموش نکرده اند که یکی از شخصیت های دانشمند، عالم و روشنفکر و سخنور و منبری در کابل، مرحوم «میرعلی اصغر شعاع» بود. میر علی اصغرشعاع یك آدم سیاست پیشهٔ انقلابی که بسیار جدی طرفدار تحول اجتماعی باشد در عمل، حال به دلیل عدم مساعدت شرایط یا هر چیز دیگر چنین وضعیت را نداشت اما یك منبری روشنگر، یك منبری قدرت مند، یك دانشمند و یك سخنور زبردست در افغانستان به حساب می آمد و تا آن جایی که من موفق شدم متون سخنرانی های او را در بعض جاها ببینم و بخوانم، سخنرانی جدی علیه

دولت و دستگاه حاکمه هم نداشت، اما یك آدم با کمالی که دیگران می شد به او اقتدا کنند و او را سمبول منبری روشنفکر و مقتدر قرار دهند به همین اندازه هم او را تحمل کرده نتوانستند و در زندانش انداختند، مرحوم شهید بلخی و سایر زندانیان صحبت می کردند که شب ها شخصاً «داود» صدراعظم وقت می آمد، وارد سلول مرحوم شعاع می گردید. وقتی او وارد سلولش می شد متصل صدای ناله و یا الله میر علی اصغر شعاع به گوش می رسید، مثل اینکه به شدت او را شکنجه می کردند. بعد از مدتی چون او بی حال می شد، از اطاقش خارج می گردید. گویا اینکه شکنجهٔ مامورین و مزدوران، داود را اشباع نمی کرد، خود شخصاً باید می آمد و او را شکنجه من کرد. چرا؟ برای آنکه چرا خوب فکر می کنی؟ چرا دانش داری؟ چرا خوب سخنرانی می کنی؟ چرا با کمالی؟ چرا خوب منبر می خوانی؟ کمال داشتن، هنر داشتن، علم داشتن و دانش داشتن، در چنین شرایط جرم به حساب می آید. اینکه «بلخی» را بردند و بیش از چهارده سال در زندان نگهداشتند و یا ابراهیم گاو سوار را بردند و در زندان آنقدر نگهداشتند که دیگر از شادابی و شور جوانی و احساس و زندگی در وجودش چیزی باقی نماند، به خاطر آن بود که این ها می گفتند؛ آخر ما مردم هستیم، باید حق زندگی داشته باشیم! و بلخی می گفت امسال باید نوروز، نوروز باشد! یعنی روز نو! پیام نو! زندگی نو و حیات نو باید برای مردم افغانستان داده شود. این ها که از نظر حکومت های استبدادی و جابر، صد در صد محکوم اند و باید نابود شوند، در زندان ها، در دم شمشیر جلادان و ساطور گیوتین باید انداخته شوند، تا قطعه قطعه و نابود گردند.

در هر صورت حکومت استبدادی و ستمگران یك چیز را وجههٔ اساسی همت خود در قدم اول قرار می دهند و آن؛ مردم را مسلوب الاراده ساختن و ارادهٔ مردم را گرفتن! تا مردم در وضعیت فقدان اراده و تصمیم تسلیم ارادهٔ ظالمانه و ستمگرانهٔ ظالمان باشد.

یزید ابن معاویه هم چیزی غیر ازین نداشت. او می گفت؛ من سلطانم. من پادشایم. من خلیفه ام. من امیرم. من حاکمم. هر چه در بلاد اسلامی است محکوم اند و باید تحت ارادهٔ حاکمانهٔ من زندگی کند. کس حق ندارد جز آنچه من می گویم بگوید. کس حق ندارد جز آنچه من اجازه می دهم فکر کند. کس حق ندارد جز آنچه من به آنها حق می دهم، حق طلب کند. با مردم، با ستم و ظلم و بیداد رفتار می کرد و کس را اجازهٔ نفس کشیدن در محیط حکومتش را، نمی داد. در این میان، حسین ابن علی (ع) را نیز تحت فشار گذاشته بود. برای آنکه در جامعه یی که همه مظلوم اند و یك ظالم بر مردم حکومت می کند، یك جرقه کافی است! به محضی که یك جرقهٔ بیدار گرانه پیدا شود، ممکن است آتش در خرمن بیداد و ستم اندازد و مردم را به سوی آزادی و سربلندی، رهبری و راهنمایی کند. بنابراین یك مورد هم باید فکر آزاد و آزاد اندیشی وجود نداشته باشد.

یزید ابن معاویه هم در مدینه، هم در مکه، هم در کوفه و هم در تمام بلاد اسلامی مأمور گذاشته تا حسین ابن علی (ع) را تسلیم ارادهٔ ظالمانه یزید نماید، یا آنکه حسین و یارانش را نابود نماید.

حسین ابن علی (ع) در قلمرو حکومت یزید ابن معاویه، حق آزادی تصمیم، آزادی اراده، آزادی تفکر و آزادی عمل را ندارد. بنابراین، حسین در چنین وضعیتی چه کند؟ و ما از او می توانیم چه درسی را بگیریم؟ دقت می کنید! امام حسین، امام است، او پیشواست، او می خواهد، مردم از او پیروی کند و به او اقتدا کند. اگر مردم آمدند، در وضعیتی مانند حکومت یزید ابن معاویه قرار گرفتند، تکلیف چیست؟ وظیفه چیست؟ حسین می خواهد عملاً نشان دهد که در چنین وضعیت تکلیف و وظیفه آن است که باید وضعیت نامناسب ستمگرانه و اختناق آمیز را بشکنی ولو به هر قیمتی تمام شود! وقتی نمی توانی آزاد سخن بگویی، وقتی نمی توانی آزاد فکر کنی، وقتی نمی توانی آزاد اراده کنی و وقتی نمی توانی آزاد عمل کنی؛ می توانی برای اثبات آزادی و آزادگی، آخرین تصمیم را بگیری و مرگ را، آزادانه انتخاب کنی! تا به دشمن نشان دهی که تو هیچگاه نمی توانی ارادهٔ آزادم را از من بگیری و سلب کنی! من تصمیم دارم آزاد زندگی کنم و آزاد بمیرم! بنابراین، وقتی آزاد زندگی نمی توانم، می توانم مردانه مرگ را انتخاب کنم و نشان دهم که ارادهٔ من تابع ارادهٔ حاکم ظالم نیست. این تاریخ را حسین ابن علی (ع) در عاشورا و کربلا ایجاد کرده است. یزید! تو می خواهی در قلمرو حکومتت، همه اراده ها را درهم بشکنی و نابود کنی. اما ارادهٔ حسین را نمی توانی بشکنی. وقتی نمی گذاری، سخن آزاد گفته شود، وقتی نمی گذاری عمل آزاد انجام داده شود، وقتی نمی گذاری اراده و تصمیم آزاد وجود داشته باشد، حسین با مرگ آزاد و انتخاب آزاد، ارادهٔ یزید را می شکند و آزادی ارادهٔ خود را به اثبات می رساند.

مسئلهٔ ارادهٔ آزاد و حق انتخاب آزاد، مسئله ایست که از آن در دنیا به خودارادیت امروز تعبیر می کنند. در سطح فردی، ارادهٔ فردی و در سطح ملی، بنام خودارادیت ملی از آن نام برده می شود و یاد می شود. خودارادیت ملی یعنی اینکه یك ملت خودش تصمیم تمام مسایل مربوط زندگی و کشور را بگیرد. خودش تصمیم بگیرد که چه کسی را حاکم قرار دهد؟ و حکومت خود را و مقام حکومتی و نظام سیاسی خود را چگونه انتخاب کند و چگونه درست کند؟ وخود تصمیم بگیرد که امنیت ملی و منافع ملی خود را چگونه تامین نماید. و خود تصمیم بگیرد که با کی طرف باشد و با کی دوست؟ و خود تصمیم بگیرد که با کی ارتباط سیاسی داشته باشد و با کی ارتباط سیاسی نداشته باشد؟ و در وضعیت داخلی نسبت به تمام جنبه های حیاتی در زمینه های سیاست و اقتصاد و فرهنگ و جامعه و اخلاق و تمام مسایل، خودش تصمیم خود را بگیرد. حال از طریق شورای ملی و یا هر شیوه و شکل دیگری که ارادهٔ ملی توسط آن اعمال گردد و تمام مسایل از دریچهٔ دید و حمایت و طرفداری و جانب داری تمام مردم عملی گردد و صورت پذیرد و تمام کار، در واقع بدست خود مردم باشد. این را می گویند خودارایت ملی و ارادهٔ آزاد مردم! که امام حسین هم در واقع قربانی همین است. تا ارادهٔ مردم را به مردم برگرداند و ارادهٔ ظالمان و ستمگران و خاینان و غداران و جباران را درهم بشکند، مردم، خود، صاحب ارادهٔ خود، صاحب هستی خود، صاحب سرنوشت خود و صاحب مقدرات خود باشند!

قبل از خلع سلاح باید ...

از سوی حاکمیتی که با زور می خواهد خود را تحمیل نماید، هرگز ممکن نمی باشد. بر این اساس است که می گوییم قبل از خلع سلاح باید جنگ پایان پذیرد. این اولین اقدام است. دومین گام در راه خلع سلاح عمومی توافق روی ساختار سیاسی و ترکیب یك اردوی ملی است. هیچ دلیلی نباید نزد دارنده گان سلاح باقی بماند تا ضرورت داشتن سلاح را با آن توجیه نماید. وقتی جنگ پایان می پذیرد، همه سنگرها و خاکریزها، تخریب می شود. دیگر تهدیدی وجود ندارد تا کسی در سنگر قرار گیرد. نگرانی های ناشی از ابهام آینده، با تعیین ساختار سیاسی کشور و مشارکت آزاد مردم در تعیین زعامت سیاسی شان با پشتوانه یك اردوی ملی، کاملاً از بین رفته، جایش را به اطمینان و فراغت خاطر، واگذار می نماید. بدینصورت دیگر دلیلی باقی نمی ماند که کسی یك وسیله خطرناك را نزد خود نگهداری نماید. اگر احیاناً گروههایی با وجود تأمین شرایط فوق، باز هم اصرار می ورزند که دست شان همچنان بر قبضه تفنگ باشد، قدرت عمومی حق دارد با توسل به شیوه های نظامی، تهدید اینگونه دسته های مسلح شرارت پیشه را از زنده گی مردم برطرف سازد.

خودارادیت ملی و استقلال سیاسی

قسمت هفتم

تا اینجا روشن شد که در کدام زمینه، پایه های اسارت و بردگی تحکیم می یابد، در تاریکی چه نوع اندیشه و طرز تفکر، اراده، ملی نابود می گردد و در کدام فضا و محیط، استقلال سیاسی نقض می شود. طبیعی است که درك و شناخت عوامل و زمینه های اسارت، راههای مقابله با آن را هموارتر نموده و این امکان را میسر می سازد که هر اقدام اسارت آمیز در نطفه خنثی شود. همانگونه که تشخیص دردها، درمان را تسهیل و موفقیت آمیز می سازد، درك عوامل اسارت نیز مبارزه را برای شکستن پایه های اسارت آور به موفقیت و پیروزی میرساند.

اینك زمان آن است که امکانات رسیدن به خودارادیت ملی استقلال سیاسی را بررسی نموده، به جستجوی ابزار مناسب و شیوه های عملی آن بپردازیم.

بحث در این زمینه را با گفتاری از رهبر شهید ادامه داده و امکانات و شیوه های عملی رسیدن به حق خودارادیت ملی را در لابلای این گفتار جستجو می نماییم. رهبر شهید در سخنرانیی که به مناسبت سالگرد قیام سوم حوت ایراد کرد، بحث در این ارتباط را چنین آغاز می نماید:

«باوری در بین مردم ما مطرح شده که جامعه، ما را از نگاه نظامی و تشکیلاتی دو قطبی کرده و این فکر را بوجود آورده که بین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، بودن ما در کنار کدام یك بهتر است؟ برای همین باور است که یك عده از جمعیت طرفداری می کند و یك عده، دیگر هم از حزب. حتی این مسئله در بین مردم ما به مسئولین حزب وحدت هم نسبت داده شده است که من در اینجا برای شما صریحاً می گویم که این باور، باور غلطی است؛ و شما هم متوجه باشید که اگر کسی می آید و این باور را در بین تان القاء می کند، قبول نکنید، چون این را دوستان شما القاء نمی کنند، این یك نوع گمراه کردن و انحراف ملی را بوجود آوردن است. هر مردم، هر ملت و هر تنظیم سیاسی باید روی مصالح ملی خویش فکر کند، برای چیزی دیگر فکر کردن غلط است. ما با همه، تنظیم ها دوستیم و با هیچ کسی سر جنگ نداریم، با همه، ملیتها نیز دوست هستیم و سر دشمنی نداریم. ما وحدت ملی را در افغانستان یك اصل می دانیم و اگر کسی دانسته یا ندانسته آن باورهای غلط را که نقض کننده، وحدت ملی راستین است مطرح کند، برای مردم ما ذلت آفریده است، عزت نیافریده است. معنای آن باورها این است که ما توانایی زندگی و دفاع از حقوق خود را نداشته باشیم. چرا ما نگوییم که دیگران در کنار ما باشند خوب است که برعکس بیاییم برای مردم القاء کنیم که ما در کنار کی باشیم؟ ... گذشته از آن ما چرا روی پاها و توان خود مان فکر نکنیم؟ هر فکری غیر از این غلط است. هر کس آن را القاء کند نابود می شود. ما روی بازوان پرتوان شما فکر می کنم و حق هم اگر می خواهیم برای شما می خواهیم.»

رهبر شهید در این گفتار کوتاه و پرمعنی، در ضمن اینکه بیگانه گرایی، اتکاء به غیر و جستجوی زندگی در پناه حمایت دیگران را یك فاجعه، ذلت بار تلقی کرده و خود باوری را یك ضرورت زیربنایی می داند، عناصر و اصولی را به عنوان نخستین پایه های استقلال سیاسی و ابزار تحقق خودارادیت ملی مطرح می نماید که در این فرصت هر یکی از آنها را بطور مختصر به بررسی و تحلیل می گیریم.

۱- اولین اصل، اندیشیدن و فکر کردن روی قابلیت ها و توانایی های مردم است.

از دیدگاه رهبر شهید، این مردم اند که کارساز و تعیین کننده اند. احزاب به هر اندازه که مسلط باشند و سلاح داشته باشند، در برابر قدرت مردم مؤثر نیستند. هرگاه مردم اراده نمایند به پیروزی می رسند. هرگاه مردم بخواهند شکست می دهند، هرگاه مردم نخواهند، هیچ کس و هیچ چیز و با هیچ پشتوانه و قدرتی استوار نمی گردد. مزاری به سراغ مردم رفت، از درد و رنج مردم و از خواست و آرمان مردم سخن به میان آورد و آواز عدالت خواهی و حق طلبی مردم گردید و مردم نیز در محور او قابلیت ها و توانایی های خویش را تبارز بخشیدند. پیوند این دو اعتماد بزرگترین و حماسی ترین مقاومت تاریخ را در راستای آرمان تاریخی مردم بنیان گذاشت، مقاومتی که با گذشت زمان نه تنها رنگ و رُخ از دست نمی دهد، بلکه راسختر، قاطعتر و مؤثرتر، تجلی می نماید. ولی آنان که از محور اعتماد به مردم بیرون رفتند و جهت استواری خود، ناگزیر از دیگران امداد جستند، به رغم حمایت های بی دریغ دیگران از داخل و خارج، به اندازه، خسی بر روی سنگ هم استوار نگردیدند و چون خاشاك، در به در و کوچه به کوچه کشیده شدند.

بدینترتیب هرگاه مبارزه صاحب پایگاه اجتماعی در میان مردم گردد، این برخورداری از پایگاه اجتماعی و مردمی مبارزه را صاحب صلاحیت و قدرت در اتخاذ موضع گیری های ملی و مستقل ساخته و زمینه، هرگونه سیاست های تحمیلی را نابود می سازد. ولی آن گاه که مبارزه از پایگاه اجتماعی محروم باشد و مبارزین برای پیشبرد مبارزه ناگزیر از جلب کمك های دیگران و زندگی با سرمایه دیگران گردد، دراینصورت هیچ چیزی نمی تواند از اجرای سیاست هاي تحمیلی بر مبنای منافع دیگران جلوگیری به عمل آورد. از اینرو است که رهبر شهید تأکید می ورزد که ما چرا روی پاها و توان خود مان فکر نکنیم و از توانمندی های مردم خود مدد نجوییم! ایستادن بر روی توانایی های خود و مدد جستن از توانمندی های مردم اولین پایه های خودارادیت ملی و استقلال سیاسی است، همانگونه که با انحراف از این محور و خروج از این مرکز اولین سنگ بنای بردگی سیاسی گذاشته می شود.

۲- دومین اصل، اندیشیدن و فکر کردن روی مصالح ملی است.

همانگونه که هر فرد دارای منافع و مصالح و حقوق و حیثیت مجزا از منافع و مصالح و حقوق و حیثیت دیگران است و با توجه به آن به ایجاد رابطه می پردازد، هر جامعه و ملتی نیز از حقوق و حیثیت و منافع و مصالحی برخوردار است که در چارچوبه، آن به تنظیم روابط سیاسی و اجتماعی پرداخته و سیاستگزاری می نماید. بر مبنای آن موضع می گیرد، دوستی میکند و خصومت و دشمنی می ورزد. همانگونه که منافع و حقوق فردی حریم دارد و کسی حق تجاوز به آن حریم را ندارد، منافع و حقوق اجتماعی نیز حریمی دارد که هیچ کس نمی تواند حرمت آن را بشکند. تشخیص این مصالح، شناخت این حقوق و درك حدود و مرزهای آن، نقطه، شروع و آغازین گام هر سیاستگزاری و طرح هر پلان سیاسی و اجتماعی است. کسی که نتواند این مصالح را تشخیص دهد و بدون شناخت از آن به سیاست بپردازد، تنها دست آوردی که از سیاست هایش خواهد داشت، قربانی مصالح و منافع و حقوق و حیثیت جامعه در زیر پای شعارهای عامی از قبیل اسلام، وحدت ملی، برادری دینی و ... خواهد بود که بسیاری از زمانها صرفاً برای نابودی مصالح ملی و حقوق سیاسی و اجتماعی یی جامعه، دست آویز فرصت طلبان، افزودن طالبان، طماعان و هرسمندان قرار می گیرد. درست است که ما مسلمانیم و مسلمان بودن ما باعث ورود و شرکت ما در نهضت بین الملل اسلامی می گردد، درست است که ما شیعه هستیم و شیعه بودن ما، پیوند دوستی و برادری ما را در سطح شیعیان جهان گسترش می دهد، درست است که ما سنی هستیم و سنی بودن ما، موجب پیوند بین ما و تمامی سنی های جهان می شود و همچنین درست است که ما هزاره هستیم و تاجك، ازبك هستیم و پشتون و تعلق ما به این نژادها ما را با همه، کسانی که به یك نحوی به این نژادها تعلق دارند، پیوند می زند، ولی باید دانست که در عین حال، ما یك افغانستانی هستیم. افغانستانی بودن ما از یك طرف بین ما و تمامی کشورهای مسلمان مرز ایجاد می کند و باعث می شود که ما فراتر از افغانستان بیگانه تلقی شویم. بعنوان یك بیگانه، در چارچوبه، محدودیت های وضع شده، حرکات و سکنات خویش را کنترول نماییم و به حیث یك افغانی احترام ها و نوازش ها، توهین ها و تحقیر ها را تحمل نماییم، و از طرف دیگر ما را صاحب مصالح، منافع و حقوقی می سازد که هیچ گونه ارتباطی به دیگران ندارد، نه برای آنها قابل درك است، نه آن ها را بر می انگیزاند و نه در آنها شور و شوق ایجاد می کند، این تنها ما هستیم که آن را درك می کنیم، نسبت به آن برانگیخته می شویم و برای دست یابی به آن شور و شوق و تحرك و جنبش نشان می دهیم. این، همان چیزی است که ما از آن «مصالح ملی» تعبیر می کنیم و انتظار داریم که هر سیاستمدار ما باید قبل از سیاستگزاری، حدود و ثغور آن را درك نموده و بر مبنای آن سیاست ها و مواضع خویش را تنظیم و طراحی نماید.

> درست است که ما شیعه هستیم و شیعه بودن ما، پیوند دوستی و برادری ما را در سطح شیعیان جهان گسترش می دهد، درست است که ما سنی هستیم و سنی بودن ما، موجب پیوند بین ما و تمامی سنی های جهان می شود و همچنین درست است که ما هزاره هستیم و تاجك، ازبك هستیم و پشتون و تعلق ما به این نژادها ما را با همه، کسانی که به یك نحوی به این نژادها تعلق دارند، پیوند می زند، ولی باید دانست که در عین حال، ما یك افغانستانی هستیم. افغانستانی بودن ما از یك طرف بین ما و تمامی کشورهای مسلمان مرز ایجاد می کند و باعث می شود که ما فراتر از افغانستان بیگانه تلقی شویم. بعنوان یك بیگانه، در چارچوبه، محدودیت های وضع شده، حرکات و سکنات خویش را کنترول نماییم و به حیث یك افغانی احترام ها و نوازش ها، توهین ها و تحقیر ها را تحمل نماییم.

اگر بخواهیم مهار این بحث را در سطح جوامع و بخش های مختلف ملت در افغانستان بکشیم، باز هم خواهیم دید که هر بخش از ملت علاوه بر مصالح مشترك، مصالح و منافع، خواست ها و آرمان های دارد که به خوبی از مصالح و منافع، خواست ها و آرمان های بخش های دیگر ملت قابل تفکیك و تمییز است. ازبك و تاجك، پشتون و هزاره در ضمن اینکه از مصالح و منافع، خواست ها و آرمان های مشترك برخوردار هستند، هر کدام در سطح خود، دارای مصالح و منافع و آرمان ها و خواست های هستند که نه در قالب مصالح مشترك می گنجند و نه برای سایر بخش ها قابل درك و احساس است، زیرا یکی محرومیت سیاسی دارد، دیگری محرومیت سیاسی و اجتماعی دارد و سومی هم محرومیت سیاسی و اجتماعی دارد و هم محرومیت مذهبی، بسیار طبیعی است که در اینصورت خواست ها و آرمان ها و مصالح و منافعی را که هر کدام تعقیب می کنند، نیز متفاوت خواهد بود.

از اینجاست که هر بخشی از ملت باید، خود در عرصه های سیاسی و اجتماعی حضور فعال یافته و با سهم گیری در تعیین سرنوشت، مصالح و منافع و خواست ها و آرمان های سیاسی و اجتماعی خود را تأمین نماید. در اینجاست که باید هر فرد، هر گروه یا حزب سیاسی که بنام یك جامعه و یك بخشی از ملت عمل می کند و در مقام و موقعیت نمایندگی از یك جامعه، قرار می گیرد، ملاك تمام موضع گیری ها، دوستی ها و دشمنی ها، پایدها و نبایدهایش را مصالح و منافع، خواست ها و آرمان های مردمش قرار بدهد و بر آن مبنی مشی نماید.با هیچ جمعی دوستی نورزد مگر اینکه مصالح مردمش را در آن بجوید. با هیچ جمعی دشمنی نورزد مگر اینکه منافع مردمش در آن نهفته باشد. مهمترین پیامی که در این فراز از گفتار رهبر شهید نهفته همین است که مبنای هر موضع گیری باید منافع و مصالح مردم باشد. وی با صراحت و تأکید می گوید: هر مردم، هر ملت و هر تنظیم سیاسی باید روی مصالح ملی خودش فکر کند، برای چیزی دیگر فکر کردن غلط است.

هرگاه، چنین صداقت و تعهدی در میان باشد، هرگاه با چنین بینش و دیدگاه در برابر تحولات و پدیده های سیاسی و اجتماعی موضع گیری شود، دیگر هیچ زمینه ای برای اقدامات اسارت آمیز باقی نخواهد ماند. در چنین زمینه ای است که اراده، ملی برای انکشافات سیاسی و اجتماعی به کار می افتد. در فروغ چنین اندیشه است که جامعه صاحب حق تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی می گردد و بالاخره در یك چنین محیطی است که استعدادها تجلی خواهند کرد و به ابتکارات و ابداعات کارآمدی قادر خواهند گشت.

۳- سومین اصل و مهمترین اصل، داشتن شخصیت و احساس استغنا است.

بزرگترین سرمایه، یك جامعه می تواند داشته باشد و باید داشته باشد، سرمایه، شخصیت، داشتن ایدآل و احساس استغنا است و اینکه هر فرد از افراد جامعه، نسبت به آنچه دارد، افتخار و مباهات ورزد و نسبت به آنچه دیگران دارند، استغنا ورزد. خود صاحب آرمان مستقل و ایدآل مستقل باشد و نسبت به آنچه می اندیشد و در برابر آنچه آرمان و ایدآلش را تشکیل می دهد، احساس غرور و نشاط، شادمانی و شادابی، سرفرازی و سربلندی نماید، مرعوب و مرهوب، فریفته و دلباخته، مفتون و مجذوب داشته ها و اندوخته های دیگران نگردد و خود را در برابر آنها، تهی دست و حقیر، بیچاره و ذلیل، سرشکسته و سرافکنده نبیند.

آلمانی ها می گویند: ما در جنگ دوم جهانی همه چیز را از دست دادیم، به جز شخصیت و چون شخصیت داشتیم، هرآنچه را از دست داده بودیم، دوباره بدست آوردیم.

موسولینی می گوید: هر کس می خواهد نان داشته باشد، باید آهن داشته باشد. تنها از دهن شمشیر می توان لقمه نانی بدست آورد، ولی علامه اقبال ضمن رد این بیان، گفته، موسولینی را چنین اصلاح می نماید: هر کس می خواهد نان داشته باشد، باید که خود، آهن باشد نه اینکه آهن داشته باشد. هرگاه کسی، چون آهن صلابت داشته باشد و مانند آهن از استحکام و مقاومت برخوردار باشد، هم می تواند آهن، یعنی شمشیر تهیه کند و هم می تواند نان بدست آورد. ولی آن کسی که از شخصیت آهنین برخوردار نباشد، صلابت و استحکام نداشته باشد، با شمشیر هم نمی تواند نان فراهم نماید.

«ادامه دارد»

نظام فدرالی یک نظریه است، نه یک توطئه

همه می دانیم که جنگ در افغانستان معلول یك بحران عمیق اجتماعی است. درست است که دخالت خارجی ها، عامل تشدید این جنگ است و مانع حل بحران،اما آتش این جنگ در زمینه روابط اجتماعی مردمان کشور ما در زیر خاکستر نظام ستم ملی همچنان ادامه داشته و دخالت خارجی ها در این زمینه مساعد است که جنگ برادرکشی را در خدمت منافع خود مشتعل می سازند. برایند حاکمیت دیر پای ستم ملی برای کشور ما، همانچیز است که جریان دارد؛ گروههای سیاسی کشور، آلت فعل بیگانه،روابط اجتماعی خصومت آمیز، استعداد ها در خدمت جنگ و رقابت های منفی، افکار و اندیشه ها، مصروف پروار کردن کینه ها، ادبیات زهر آلود و دشمن ساز، تاریخ انحرافی و افسانه، فرهنگ کم مایه و فقیر، اخلاق اجتماعی بیمار وخشن، اقتصاد عقب مانده، شکم ها گرسنه، رنگ ها زرد و کم خون و تنها ارزش اجتماعی عام، قهرمان بودن در جنگ و تباهی. در این حال می خواهیم کشور خود را ازین وضعیت ناگوار نجات دهیم؛ دیگر نمی خواهیم استعداد های انسانی ما در اصطکاك و خصومت فرسوده گردد. توانایی های انسانی باید تمامی بندها را گسسته آزاد و فعال در خدمت شکوفایی زنده گی مردمان افغانستان قرار گیرد. تا هنوز حاکمیت های ستمبار مرکزی نتوانسته است مکلفیت های خود را در قبال استعدادی های ملی انجام داده، آنرا به سمت انکشاف اجتماعی هدایت نماید. تنها کار کرد این حاکمیت ها فرسودن استعداد ها و فربه کردن خصومت ها بوده،که هم اکنون مردمان کشورما، خورنده گان دو محصول فقر و دشمنی کشتزار این سیاه کاران بی دانش می باشند. این تنها نتیجهء کار کرد حاکمیت های گذشتهء افغانستان است که تجمع مردم آن، خصومت می آفریند و گفتگوهایشان کینه. جریانی با جریان دیگر کنار نمی آید و هر کسی رحل اقامت را در کابل می افگند در رؤیاهای سیاه حاکمیت انحصاری تب آلود می گردد. ربانی مسعود، سیاست تسلیم طلبی و جنگ را پیشه کردند و طالبان تا تصفیه نژادی پیش رفتند و این دقیقاً بدان معنی است که دیگران هیچ و تمام صلاحیت ها از آن کسی است که بر کابل سلطه انداخته است.

اینجاست که در ناگذیری سرکوب دیگران، جاهل ترین افراد برای استعداد کشی مردم کشور به حاکمیت می رسند.

در یك چنین فضای تاریك که پذیرش همدیگر برای کسی مطرح نیست و سالهای سال است که امکانات ملی در خصومت های ذات البینی نابود گردیده است، برای نجات از بر خورد و تصادم و بکار اندازی اصول نیروی انسانی در جهت ترقی و پیشرفت کشور، سیستم اداری فدرالی بعنوان یك طرح نظری پیش کش می گردد.

طرح سیستم فدرالی هرگز بمعنی تجزیه کشور نیست. در این طرح، کشور باحفظ موجودیت واحد خود از لحاظ اداری، صلاحیت ها را فرا مرکزی نموده با توجه به گوناگونی های ساختاری واقلیمی، همه استعداد ها را در محل خود بکار می اندازد. اندیشه زیربنای طرح فدرالی را بیش از هر چیزی تبارز امکانات بالقوهء نواحی اطراف مرکز، تشکیل می دهد. امکاناتی که ممکن است در یك نظام اداری متمرکز، مجال تبارز خود را از دست داده، فرسوده گردد. سیستم فدرالی می گوید؛ هر منطقه ای باید با توجه به شرایط اجتماعی، فرهنگی و اقلیمی خاص خودش اداره شود و بدینصورت فرصت آن را بیابد تا از همه استعداد های خود در راه انکشاف اقتصادی و اجتماعی، بهره مند گردد.در طرح فدرالی هرگز مرز عبوری بوجود نمی آید وهر ایالت کشور تبعهء افغان است. اردوی واحد در زیر پرچم واحد، بنام افغانستان واحد، وظیفه پاسداری از مرز های ملی را بدوش می کشد. حکومت مرکزی تنها نهاد با صلاحیت سیاسی است که بنام افغانستان عمل می نماید. و حکومت های محلی حق ندارند از چارچوبه عمومی کشور، فراتر عمل نمایند. عقد قرار داد های خارجی در رابطه بین المللی کشور، صلاحیت حکومت مرکزی است. حکومت های محلی در چوکات مشخص شدهء مصالح ملی بیشتر صلاحیت های اداری دارند تا صلاحیت های سیاسی.

با این وجود طرح سیستم فدرالی در شرایطی که سیاست های داخلی و خارجیءکشور را به تجزیه می راند و خود کامگی های جریاناتِ نسبتاً قدرتمند از مشارکتِ مردم در ساختار سیاسی کشور، جلو گیری بعمل می آورد، بعنوان علاجی برای جلوگیری از نابودی کشور و تجزیه آن، پیش کشیده می شود. این یك طرح است که از روی صداقت و ایمان به حل معضله کشور ارائه می گردد. همه شاهدند با جود آنکه این طرح گاهگاهی از زبان برخی از شخصیت های حزب وحدت اسلامی بیان گردیده است؛ ولی کوچکترین اقدامی از سوی حزب وحدت اسلامی در این جهت انجام نگرفته است. بر عکس، حزب وحدت اسلامی تلخ ترین گذشت ها را برای ایجاد یك حکومت قوی مرکزی تحمل نموده است. حزب وحدت اسلامی در زمان حیات رهبر شهید برای آنکه یك حکومت با پایه های وسیع در افغانستان قایم شود، تمام و جایب خود را انجام داد. فیصله جلال آباد با همه اجحاف های که به ارتباط حزب وحدت اسلامی داشت، از سوی این حزب پذیرفته شد. تمام این اقدامات در راه ایجاد حکومت نیرومند مرکزی از سوی رهبری حزب وحدت اسلامی به پیش برده می شد. و این دقیقاً بدان معنی است که طرح نظام فدرالی صرفاً بعنوان یك نظریه برای حل بحران افغانستان ارائه می گردد. و تصویب این طرح از صلاحیت مردم افغانستان است.

ما اعتقاد داریم که هیچ جریانی حق ندارد طرز فکر خاص، نظام خاص و عقیدهء سیاسی خاصی را بر مردم افغانستان تحمیل نمایند. و هر نظامی که حاکم شود باید منبعث از ادارهء مردم افغانستان باشد. با این دید، طرح سیستم فدرالی یکی از نظریه هایی در باب حل بحران کشور است،اگر افغانها، بر سر یك حکومت با قاعده وسیع توافق نکنند و حالت ملوك الطوایفی فعلی، کشور را به سوی تجزیه بکشاند، برای جلوگیری از تجزیه کشور باید یك چارچوبه ای بوجود آید که افغانستان واحد، مستقل و دارای حاکمیت ملی، در درون آن حفظ گردد. و هم اینکه اصطکاك های بین الاقوامی از انکشاف اقتصادی کشور، جلو گیری بعمل نیاورد.

این اولین بار نیست که طرح نظام اداری فدرالی پیش کشیده می شود، چه اینکه قبل ازین، مورخ مشهور کشور، محمد صدیق فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر، در بخش بررسی قانون اساسی دورهء ظاهر شاه نیز به این موضوع اشاره می نماید.و این می رساند که در دورهء قبل از دورهء جهاد نیز این موضوع با اذهان مأنوس بوده و کسانی بعنوان پیش شرط ضرورت انکشاف کشور، آن را مورد توجه قرار می دادند. ولی از آنجایکه در شرایط حاکمیت نظام خود کامه، طرح اینگونه موضوعات، مستقیماً با حاکمیت برخورد داشته، جرئت ابراز جدی اینگونه مسایل وجود نداشته. و حالانیز کسانی در بارهء این نظریه دست به جنجال آفرینی و نسبت اتهام تجزیه کشور می زنند که در مغز شان یك نظام سیاسی استبدادی را برای آیندهء کشور می پرورانند.

حزب وحدت اسلامی قبل از هر چیزی عدالت سیاسی را می خواهد. عدالت سیاسی یگانه هدف استراتژیکی است که زیر بنای مبارزات این حزب را می سازد. وقتی این هدف در هر چوکاتی که پیاده گردد، آرمان سیاسی مردم ما جامه تحقق پوشیده، پشتیبانی بی دریغ مردم ما را از آن خود خواهد ساخت.

قبل از خلع سلاح باید جنگ پایان پذیرد

مردم بخاطر دفاع از خود مجبور به حمل سلاح شده اند. مردم عاشق سلاح بخاطر سلاح نیستند. همه می فهمند که اسلحه یك وسیله کشنده و مرگبار می باشد و تا این وسیله مرگبار از دست مردم گرفته نشود، امنیت تأمین نمی گردد.

این یك واقعیت است که با پخش سلاح در دست مردم، امنیت تأمین نمی شود و از طرفی، همین فقدان امنیت است که دلیل توجیه منطقی حمل سلاح را فراهم می آورد. توقف تأمین امنیت به خلع سلاح و منوط بودن پروسه خلع سلاح به تأمین امنیت، دوری را بوجود می آورد که باید با تأمین نسبی احساس امنیت نسبت به آینده، شکسته شود.

هر موجود زنده ای از لحاظ غریزی، وسیله ای می جوید تا خطر را از خود دفع نماید. تدبیر برای دفع این خطر در جامعه انسانی در کنار احساس سلطه جویی به اختراع سلاح انجامیده است. سلاح همانطور که می تواند یك وسیله دفاعی باشد، یك وسیلهء بسیار خطرناك، برای ایجاد ناامنی و تخطی نیز می باشد. به منظور تقلیل درجهء خطرناکی سلاح است که چارهء اندیشی های بشریت در مورد کاربرد سلاح، استفادهء مشروط آن را در انحصار حکومت (نمایندهء مردم) قرار داده است. حکومت بجای افراد، همانگونه که استفاده سلاح را اختصاص خود می سازد، بعنوان وکیل جمعی، وظیفه تأمین امنیت را نیز بدوش می کشد. این یك قرارداد ضمنی است؛ افراد حق خود را در حمل سلاح برای دفاع از خود، به حکومت نمایندهء عامه، واگذار می نماید و در مقابل دستگاه حکومتی این مکلفیت را به عهده می گیرد که آسوده گی خاطر افراد را از لحاظ امنیت جانی، مالی و حیثیتی فراهم نماید. طبیعی است یك قرارداد طرفینی زمانی حالت الزامی پیدا می کند که هر دو طرف به مکلفیت های حاصله از آن، پایبند باشند. وقتی یکطرف از تعهدات خود، شانه خالی می کند، الزام از طرف دیگر نیز برداشته می شود. یعنی همانطوریکه یك دستگاه حکومتی تمایل به خود کامگی پیدا نموده، سیاست سرکوب و اختناق را با سلاح گرم در قبال مردم اتخاذ می کند. در مقابل، مردم هم استحقاق اولیه خود را مبنی بر حمل سلاح برای دفاع فردی، دوباره باز می یابد. زیرا که این حق طبیعی هر فرد است که با هر وسیلهء ممکن از موجودیت و لوازم آن دفاع نماید. وقتی قدرت عمومی توسط دستهء خاص غصب و حیات فردی با خطر مواجه می گردد، هیچ چیزی نمی تواند افراد را از بکار بردن بهترین وسیلهء دفاعی، محروم سازد.

اگر در مرحله دوم بناست افراد خلع سلاح شوند، این کار صرفاً از طریق قرارداد عمومی می تواند انجام پذیرد. حاصل این قرارداد باید احساس امنیت نسبت به آیندهء افراد باشد. این احساس زمانی پدید می آید که ضمانت های قابل اطمینان در ساختار سیاسی جامعه، ایجاد گردد. چه ضمانتی مطمئن تر از حضور مردم در حاکمیت سیاسی می باشد؟ چون هیچ چیزی جای مردم را نمی گیرد. مردم رضایتمندانه، قدرت عمومی را به نهاد نمایندهء واقعی خود واگذار می کنند. قدرت عمومی بجای افراد، مسئولیت تأمین امنیت آنها را تعهد می نماید. و با این تعهد، وسایل دفاعی را نیز در اختیار خود قرار می دهد.

از طرف دیگر به میزانی که قدرت عمومی موفق می شود که زمینه های تهدید اجتماعی و فردی را از بین برده، امنیت را در جامعه برقرار نماید، انگیزه های کاربرد فردی سلاح را نیز در ساخت روانی افراد نابود می نماید. در اینصورت است که حمل اسلحه به یك جرم سیاسی تبدیل می شود. چون در شرایط فقدان عوامل تهدید، دیگر هیچ دلیلی غیر از آشوب طلبی و اخلال امنیت جمعی، توسل به سلاح گرم را توجیه نمی تواند. اولین اقدام یا یگانه پیش شرط خلع سلاح عمومی، پایان جنگ است. تا جنگ وجود دارد سایه خطر نیز بالای زنده گی مردم وجود دارد. جنگ باید پایان پذیرد. ولی جنگ از طریق جنگ پایان نمی پذیرد. برای پایان جنگ قبل از هر چیزی باید انگیزه های جنگی نابود گردد. تا وقتی انگیزه های جنگی وجود داشته باشد، هر اقدام جنگی ولو بقصد پایان جنگ به ابعاد جنگ می افزاید. با وجود انگیزه های جنگ وقتی که جنگجویی بر زمین می افتد، فرزند و یا برادر او، سلاحش را بدوش می کشد، جنگ با وجود انگیزه های جنگی، فرزندان خود را می آفریند و با تولد هر فرزند، خود را به درازا می کشد. انگیزه های جنگی زمانی نابود می گردد که توافق بین خواستهای دو جبههء جنگی بوجود آید. و این در صورتی امکان دارد که هر دو طرف جنگ دست از روی ماشهء تفنگ برداشته، گوش ها را برای شنیدن حرف های همدیگر باز نمایند.

همانطوریکه پایان جنگ از طریق جنگ امکان ندارد، خلع سلاح عمومی نیز از طریق سیاست جنگی امکان ندارد. چه اینکه بدیهی ترین مفهوم جنگ که زیربنای منطق جنگی را می سازد، نابودی طرف مقابل است. مخصوصاً در شرایطی که یك طرف در حالت دفاعی قرار دارد و طرف دیگر در حالت تهاجمی، برای جبهه دفاعی، مسئلهء مرگ و زنده گی مطرح است. در یك چنین شرایطی که جنگ مفهوم نابودی را القا می نماید، دست ها بیشتر بر قبضه تفنگ فشرده می شود. این یك حالت طبیعی است و جز این نمی توان انتظار داشت. اینجاست که جنگ برای خلع سلاح بیش از آنکه به خلع سلاح بیانجامد، ضرورت بیشتر سلاح را مطرح نموده، به تسلیح هر چه سنگین تر دوبارهء نیروها منجر می شود.

درست است که برای خلع سلاح یك دسته شورشی آشوب طلب، گاهی این ضرورت مطرح می شود که از راه توسل به زور باید با آنها برخورد شود، ولی آنچه که در افغانستان می گذرد، تقابل کتله های بزرگ اجتماعی با یکدیگر است. اینجا دو جبهه است با پایگاههای وسیع مردمی که اگر در بین این دو جبهه توافقی صورت نگیرد، سالهای سال جنگ و خونریزی ادامه می یابد. در افغانستان، شعار جنگ برای خلع سلاح، شعار نابودی آرمان یك خلق است که برای تحقق آرمانهای خود ناگزیر شده اند به سلاح توسل بجویند.

در افغانستان که جای پای سیاست همیشه خونین است و گرایش سیاست به ستم، همانقدر شدید است که طفل شیرخوار به پستان مادر تمایل نشان می دهد، مردم به آسانی نمی توانند نسبت به حاکمیت سیاسی کشور احساس تأمین نمایند. ستم قبیله ای در افغانستان یك سنت دیرپایی است که تصور مردم را از حاکمیت تیره و وخیم می نماید. با این وجود کسب اعتماد مردم و دادن احساس امنیت به آنها

ص ۲

شعر و ادب

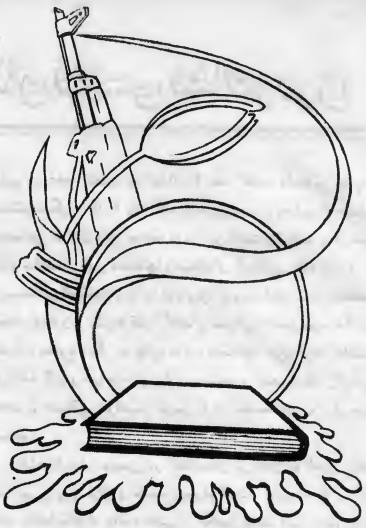

«از فرمانده شهید ابوذر غزنوی»

ویژگی های جهاد

ای مجاهد! ای آفتاب آسمان! ای افتخار تاریخ انسان!
تو باید زندگی، گفتار و کردار رهبران و پیشوایان بزرگ اسلام را، سرمشق و الگوی مبارزه، خود قرار دهی.
بنیانگزار مکتب مبارك اسلام، محمد مصطفی(ص) می گوید:
«اگر بر دشمن غالب شدید، مال، ناموس، کشت ها، زراعت ها، آبادی ها و عمرانی ها را ویران نکنید.»
امام علی علیه السلام می فرماید:
«اگر انسانی بدست شما اسیر می گردد، به او بطور انسان شایسته رفتار کنید و مدارا نمایید!»
ای مجاهد! ای حماسه ساز زمان!
بپاخیز! در مرحله اول، در مقام تهذیب و تزکیه، نفس خویش برای! اصلاح اندیشه ات را همت بند! و به سلاح ایمان مجهز شو!
اینها درس های انقلابی و ویژگی های جهاد و مبارزه در اسلام مقدس، این آیین فطری و طبیعی ماست که باید از زبان رهبران و پیشوایان اسلام، امروز بیاموزیم.
و تو، ای مجاهد!
ای پاسدار سنگر اسلام و قرآن!
با این ویژگی ها خود را مجهز و مسلح کن، که این شایسته، یك انسان انقلابی و یك مجاهد مسلمان است!

«۱۳۵۸/۲/۲۲، اطاق ٤، مدرسه محمدیه، کابل»

شهید

دل می طپد از ترانهء خون شهید
بر خاك ببین گونهء گلگون شهید
در دفتر روزگار از روز نخست
با جوهر خون نوشته قانون شهید

* * *

شب از نفس ستاره نورانی شد
میلاد سپیده باز طولانی شد
از شعلهء خشم و جنبش خون شهید
دریای عظیم خلق طوفانی شد

«نصرا ... مردانی»

بلخ

«شهید بلخی»

فرحت فزاست صحهء فصل بهار بلخ
دل گشته محو جلوهء یار و دیار بلخ
امر قضا و کلك طبیعت همی کشند
بر چشم آرزوی شقایق غبار بلخ
بارد سحاب فیض به هر کشوری، ز چیست؟
کامروز گشته قلب همه بی قرار بلخ
گل در چمن به خنده لب و جام می بکف
کو آن توان که کس نشود می گسار بلخ
بارد ز ابر ژاله و یا دامن فلك؛
پرگوهرا ست تا که نماید نثار بلخ
از زادگاه مرد ادب بوعلی نداست:
فخرم بود به قبر علی شهسوار بلخ
وه وه چه طالعیست که سلطان اولیاء
تا روز رستخیز بود افتخار بلخ
وا ماندگان موجهء طوفان حادثات!
سعیی! که هست ساحل مقصد کنار بلخ
مشعل فروز محفل توحید مرتضی است
کافروزد از غبار مزارش وقار بلخ
بلخی به بین ز روی ارادت به زائران
پروانه گشته اند به شمع مزار بلخ

دریای آتش

«محمد ناصر- ناصر»

من از تبار آرش و یار سیاوشم
توفان خشم مردم و دریای آتشم
جام جم است چشمهء کوهسار کشورم
از تاك مام میهن خود باده سرکشم
در سنگر حقیقت و آزادی و شرف
بر شانه ام رسالت مردانه می کشم
اهریمن زمانه شنو تندرم که من
پر هیبت و مقاوم و مغرور و سر کشم
هرگز هراسی نیست مرا از سپاه غم
من از سکوت صبح جوانان مشوشم
«ناصر» به عزم راسخ و عشق و وفای خود
خلاق شعر میهنی و نغز و دلکشم

9/5/1997

صخره ها

«م.ع»

چون عقابم آشنا با رمز و راز صخره ها
آشیان دارم به اوج اهتزاز صخره ها
آسمان پرواز شاهینم شکارم پیشه است
پاسبان کوهسارم بر فراز صخره ها
بیشه ام «بابا» ست شیرم در نیستان غرور
واقفم از خشم و درد و سوز و ساز صخره ها
آفتابم هر سحرگه بوسه باران می کنم
تارك سخت و صبور و خون طراز صخره ها
«رکعتان عشق» را چون لاله تابندم قیام
تیغ «لا» کارم زمین را در نماز صخره ها
بشکنم تا هیبت امواج طوفان پی به پی
سینه می سایم چو کوه بر دوش ناز صخره ها
تا بیارم صبح را از سینهء تاریك شب
پرنیان پوشم به آغوش نیاز صخره ها
در مصاف انتقام خون گل از نیش خار
شعله آسا می شوم شمشیر باز صخره ها
چون سکندر می کشم در راه دشمن سدی از -
- خشم آتش وارهء آهن گداز صخره ها

۱۳۷٦/۳/۱٦

«پروین اعتصامی»

فریب آشتی

ز حیله بر در موشی نشست گربه و گفت
که چند دشمنی از بهر حرص و آز کنیم
بیا که رایت صلح و صفا بر افرازیم
به راه سعی و عمل، فکر برگ و ساز کنیم
بیا که حرص دل و آز دیده را بکشیم
وجود، فارغ از اندیشه و نیاز کنیم
بسی به خانه نشستیم و دامن آلودیم
بیا رویم سوی مسجد و نماز کنیم
بگفت؛ کار شناسان به ما بسی خندند
اگر که گوش به پند تو حیله ساز کنیم
ز توشه ای که تو تعیین کنی، چه بهره بریم؟
به خلوتی که تو شاهد شوی، چه راز کنیم؟
رعایت از تو ندیدیم، تا شویم این
نوازشی نشنیدیم، تا که ناز کنیم
خود، آگهی که چه کردی به ما، دگر مپسند
که ما اشاره بدان زخم جانگداز کنیم
بلای راه تو بس دیده ایم، به که دگر
نه قصه ای ز نشیب و نه از فراز کنیم
دگر به کار نیاید گلیم کرته ما
اگر که پای، ازین بیشتر دراز کنیم
خلاف معرفت و عقل، ره چسان سپریم
به روی دشمن خود، در چگونه باز کنیم
حدیث روشن ظلم شما و ذلت ما
حقیقت است، چرا صحبت مجاز کنیم

سیری کوتاه در تحول داستان نویسی معاصر دری

حسین گل گهی

باتکیه زدن نجیب الله براریکهء قدرت رژیم وانفاذ قانون اساسی ۱۳۶۶ آن و اعلام مشی نام نهاد مصالحه ملی وبروز اختلاف نظر های سیاسی و انشعابات حزبی داخلی و با لخصوص پیروزی جهاد و مقاومت ملت مسلمان افغان در بیرون راندن ارتش اشغالگر روس در سال ۱۳۶۷ شمسی، فضا و جو بی تغییر محسوسی ادامه میباید و رژیم که امید واربهایش را نسبت به آینده از دست داده است، در صدد ارائه یك چهره فریبنده از آزادی و دمکراسی است. قیودات وسانسوررژیم کاهش نسبی میباید. مجله ها و نشریه های بیشتری امکان چاپ و نشر میبابند. درونمایه های ضد جنگ و آشتی طلبانه و شگردهای نوین و مدرنیستی و فرمالیستی مد روز میگردد. پستهای رهبری انجمن نویسندگان و بعضی از کانونهای فرهنگی از انحصار حزبی ها میبراید و موقعیت قلم به دستان غیر حزبی در آنها تحکیم و تقویت میباید. بعضی از نویسندگان باور های سیاسی خود را به کناری می نهند. به یاس و سرخوردگی دچار میشوند. تعدادی به زاویهء خویش بازمیگردند و پی کارهای دیگر میروند و یا از مشربهای فکری وادبی بیر درمی آورند که روزی وروزگاری برضد آن داعیه ها داشتند.چند تایی که از استعداد هنری و آگاهی بر خورداراند و میتوانند از دریچه و سیعتر به جهان بنگرند، راه استقلال میپویند.

اعظم رهنورد زریاب یکی از مطرح ترین چهره ادبی داستانی معاصر برای فرار از سانسور رژیم به نوشتن داستانهای اسطوره یی و تمثیلی که زمان و مکان مشخصی ندارد، یا از تاریخ و اجتماع فاصله دارد میپردازد. یا با نوشتن داستانهای تاریخی از ستایش عظمت های گذشته لذت میبرد. و گاه آثاری می آفرینند که رنگی تیره و نومیدانه بر داستانهایش میزند و آدمهایش از زنده گی گریزان اند و به ادبیات برف کوری و به ناتورالیسم صادق چوبك گرایش زیادی نشان میدهد. اما داستانهای «برف و نقشهای روی دیوار- و یا سمنها سوختند» نویسنده پاسخی است به نیازهای اجتماعی و هنری دوران. به صورت عموم میتوان گفت که رهنورد زریاب بین تعهد و گریز در حال نوسان است. نویسنده در جریان این سالها تمام آثارش را که در حدود صد داستان میشود، در کتابهای «آوازی از میان قرنها- مرد کوهستان - دوستی از شهر دور و نقشها و پندارها» به چاپ میرساند. اکرم عثمان در این دهه بیشتر به طنز نویسی میگراید و در آثارش اذن ورود به مسایل حاد اجتماعی آنهم در زمانی که آن حوادث در محراق مسایل بنیادی و سرنوشت ساز جامعه قراردارند، نمیدهد و آثار تازه اش دیگر آن عطر و طعم و رایحهء خوش هنری و فضای سنتی و قدیمی اولیه را ندارند. و همه در کتاب «مردهاره قول اس» چاپ میگردند.

در آثار سپوژمی زریاب آنچه تشخص بیشتر دارد، احساسات زنانه ای است که در داستان نویسی کشور ما تازه گی دارد. نویسنده مصایب و مشکلات زنانی را مورد توجه قرار میدهد که گرفتار جنگ و دشواریهای اجتماعی و سنتهای مزاحم اند. سپوژمی زریاب آثار عاطفی و پرخشمش را که علیه جنگ و اختناق و استبداد و پیرامون مسایل زنان آفریده در کتابهای «شرنگ زنگها و دشت قابیل» منتشر میسازد. آثار رهنورد زریاب و سپوژمی زریاب بیش از هر نویسنده دیگر با عناصر فرهنگ غربی در آمیخته است و گاه نگرش کافکایی و پیروی و متابعت از آثار سارترو کامو وسایر اندیشمندان اگزیستانسیالیسم با اوضاع اجتماعی و فرهنگی عقب مانده کشور فرسخها فاصله دارد و خواننده گان، خود را با آن بیگانه میبابند.

حسین فخری پس از انتشار اولین مجموعه اش" ملاقات در چاه آهو"که فضاودید رسمی در آن حاکم است، راه استقلال میپوید و باورویکردی تازه به مسایل مینگرد و با چاپ و انتشار کتابهای اشك گلشوم-گرگها و دهکده و مصیبت کلنگان زمینه های گوناگون و متنوع داستان نویسی را می آزماید. گاه اعتنای زیادش به شگردهای نوین داستانی به آثارش کیفیت مرموز و اسرار آمیزی میبخشد. به روانکاوی آدمهای داستانی و بوالهوسیهای فنی میگراید و آشفتگی ذهن حساسی را در عصری به شدت مغشوش و نا امن باشوری رمانتیك که اغلب رنگ غم میگیرد و به نومیدی میگراید، بیان میکند.

قادر مرادی آثار حدیث نفس گونه اش را در کتاب «شبی که باران میبارید» به چاپ میرساند. سبك نگارش قادر مرادی در عین سادگی و انعطاف پذیری متمایز است. تاثیر ادبیات و فضای بوف کوری در بعضی از داستانها به شدت محسوس است. قادر مرادی مدام روبه کمال است و همیشه در برزخ میان خود آگاه و ناخود آگاه قلم و قدم میزند.

از قدیر حبیب به جزمجموعه داستانی زمین کتاب دیگری به چاپ نمیرسد. اما، همین یك مجموعه علی الرغم محدودیت فکری بعضی از داستانها، پاره یی ازداستانها به دلیل شخصیتها و ماجراهای شگرف شان نمود کامل یك توانمندی مشخص و استعداد ادبی خاص

است. و نویسنده در شخصیت پردازی داستانهایش از شیوه نویسندگان بزرگ ریالیست قرن نزده و ازآثار محمود دولت آبادی پیروی و متابعت میکند. اسدالله حبیب به شعور و تحقیقات ادبی رومی آورد و به نوشتن کتابهای داستانی «داسها و دستها و آخرین آرزو» در این سالها بسنده میکند. کریم میثاق با چاپ کتاب «نرگس آبی» و نظری آریانا با چاپ کتاب «خفاشان» به اثبات میرسانند که راه کوبیده را میپیمایند و همیشه رفتار یکسان دارند. ببرك ارغند که از آثار تبلیغی اش در کتابهای «راه سرخ و دفترچه سرخ و شوراب» رنج میبرد، با چاپ کتاب «مرجان» به تغییرات محسوسی تن میدهد. و آثار عالم افتخار، سالم سایق، حلامیس، رزاق مامون، نعمت حسینی و پروین پژواك هم در رنگین نامه ها و کتابها راه میگشایند. در میان نویسندگان مهاجر آثار طنزی حلیم تنویر در کتاب «خر بی فرهنگ» در پشاور چاپ و منتشر میگردد.

نقد داستانی هم برای اولین بار قدم در عرصه ادبیات می نهد و حلامیس، عبیدالله محك، وحیدصمدزی و ناصر رهیاب نقدهایی در باره داستانهای اکرم عثمان، رهنورد زریاب، سپوژمی زریاب، حسین فخری و ابراهیم عالمشاهی در مجله های ژوندون و غرجستان وروزنامه انیس به چاپ میرسانند.

در سالهای ٦٧-٦٩ نخستین داستانهای معاصر دری «جهاد اکبر- تصویر عبرت و جشن استقلال در بولیویا- شام تاریك و صبح روشن - پانزده سال قبل و در پای نسترن» و غیره و مجموعه داستانی «اوشاس» از نجیب الله توروایانا- «آشنای بیگانه» ازروستا باختری- «هلال عید از پس پنجره» از زلمی باباکوهی، «خانه دلگیر» از مریم محبوب و عده یی دیگر از نویسندگان متقدم و مهاجر به چاپ میرسند و بازار کتابهای ادبی را گرمتر و پررونقتر میسازند. به صورت عموم تنها از طرف انجمن نویسندگان رژیم در دهه شصت به تعداد ۵۰ جلد کتاب داستانی چاپ و منتشر میگردد که با یك نگاه سرسری میتوان بخشی از مسایل اجتماعی سالیان اخیر جامعه را در این داستانها یافت و در عین حال ساختمان این داستانها، سبکهای گوناگون عده زیادی از نویسندگان افغانستان را با تمام ویژه گیهای شان نشان میدهند. مجله ژوندون و نشریه قلم ارگانهای نشراتی انجمن نویسندگان و نشرات متنوع دیگر به چاپ مرتب داستانها میپردازند. داستان خواننده گان و هواخواهان زیادی میباید و منحیث یك ژانرادبی معتبر و مستقل، موقعیت خویش را در جامعه تثبیت و تسجیل میکند.

البته داستان نویسی در افغانستان از آغاز تا امروز راهی طولانی و پراز فراز و نشیب پیموده است. نویسنده ها و آثار شان یکجا باتحول جامعه تغییر و تکامل یافته اند و زمان برای قضاوت نهایی در باره آفرینشگری عده یی از آنان هنوز فرا نرسیده است. زیرا در نیمه راه خلاقیت ادبی خویش اند و تاثیرشان در محیط ادبی مشخص نشده است.

استقرار دولت اسلامی در ثور ۱۳۷۱ شمسی در آن واحد هم روزنه امیدی برای زدودن رنجهای پانزده ساله داستان نویسی گشود و هم با آغاز و تداوم درگیریها و جنگهای چندساله اخیر یکسره تمام کاخهای پراز امید و آرزور اشکستاند و ویران و خاکستر کرد.

دلو ۱۳۷۳

طالبان بار دیگر اقدام به تصفیه ...

آورده آنان را مجبور به عقب نشینی از جبل السراج و چاریکار نمودند. طالبان وقتی بار دوم وارد منطقه گردیدند برای آنکه از خشم مردم در امان باشند، مردم را به کوچ اجباری مجبور نمودند. و اینبار نیز که نیروهای جبهه متحد نجات افغانستان در حال پیشروی به سمت کابل می باشند، طالبان برای جلوگیری از تکرار آنچه که در شمال کشور اتفاق افتاد و مردم شمال کشور با یك قیام عمومی علیه طالبان توانستند نیروهای آنها را تار و مار نمایند، بار دیگر اقدام به تخلیه مناطق مسکونی تاجك نشین نموده اند. این در حالیست که در سایر مناطق کشور نیز رفت و آمدها به شدت کنترول شده، از عبور و مرور افراد غیر پشتون در مناطق تحت کنترول طالبان ممانعت بعمل می آید. طالبان در کابل حتی تجمع پنج نفر را هم ممنوع قرار داده اند. راه میدان شهر به غزنی به روی مسافرین غیرپشتون، مخصوصاً مردم هزاره و ازبك مسدود گردیده، اذیت و آزار مسافرین در مسیر قندهار حتی به شهر کویتهء پاکستان نیز کشیده شده است.

قرار اظهارات مسافرین تعداد زیادی از مسافران در مسیر راهها، بعنوان اسیر جنگی گرفتار گردیده اند و محبس خانه های قندهار مملو ازین گونه افراد شده است. گفته می شود کثرت افراد دستگیر شده از مسیر راهها بحدی زیاد است که طالبان از اعاشهء آنها نیز عاجز آمده اند. طالبان به این محبوسین دستور داده اند که ازین پس غذای شبانه روزی خود را خود تهیه کنند. گفته می شود مسافرین غیرپشتون در مقابل اسرای جنگی طالبان در شهرهای شمال کشور که تعداد شان به ده هزار نفر می رسد، گرفتار می شوند. اما اینگونه اقدامات بطور یقین به ضرر طالبان تمام شده، مردم را به قیام علیه طالبان مصمم تر خواهد ساخت. طالبان بهتر است بجای اینگونه اقدامات تحریك آمیز، در سدد آن برایند تا معضلهء کشور از طریق مفاهمه حل و فصل گردیده و مردم افغانستان ازینگونه اسیرگیری ها نجات یابند.

ریشه یابی قیام مردم و شکست طالبان در شمال

چرا مردم شمال در برابر طالبان دست به قیام زدند؟ عامل شکست طالبان چه بود؟ چرا لشکر فاتح طالبان درست پس از آنکه همه چیز به نفع آنان خاتمه یافته تلقی می گردید، در ظرف چند روز شکستی را متحمل گردید که تمام امیدها و آرزوهای طالبان را برباد داد؟ می خواهیم در پاسخ به این سؤالات، عوامل قیام مردم و شکست طالبان را ریشه یابی کرده و بر اساس آن راه حلی برای بحران کشور جستجو نماییم.

در پی قیام عمومی مردم و شکست های طالبان در شمال تفسیرها و تعبیرهای گوناگونی در ارتباط به ریشه ها و عوامل قیام به عمل آمد.

طالبان، کمونیست های شمال و دست های خارجی را در اشتعال آتش قیام در مزار و گسترش آن در سطح کل صفحات شمال، دخیل دانسته و برخی از کشورهای خارجی را رسماً به این دخالت متهم نمودند. از دیدگاه طالبان آتش بیاران معرکه، شمال هم کمونیست های باقی مانده از دوران حکومت کمونستی بودند و هم کشورهای همسایه، افغانستان. ازینرو واکنش طالبان در برابر برخی از کشورهای همسایه بسیار تند و خصمانه بود. سفارت ایران به اتهام دست اندازی در امور داخلی افغانستان از جمله شمال، مسدود و کارمندان آن سفارت از کابل اخراج گردیدند.

ارزیابی های دیگری که از سوی برخی از محافل به ظاهر بی طرف سیاسی، ارایه می گردید، نشان میداد که بر خورد خشن و خصمانه، طالبان با مردم شمال، عامل این قیام عمومی گردید. گزارش های خبری نیز حاکی از این بود که پس از ورود نیروهای طالبان در مزار شریف، اقدامات تند این گروه در هنگام خلع سلاح عمومی از جمله در منطقه، سید آباد، موجب بر افروخته شدن آتش خشم و عصیان مردم گردید. بر مبنای این تحلیل، اگر طالبان از روش های مسالمت آمیز کار می گرفتند، نه تنها نطفه، قیام منعقد نمی گردید، بلکه مردم از حکومت طالبان استقبالاً هم می کردند.

برخی از تحلیل ها نقض پیمان منعقده بین جنرال ملك و گروه طالبان را عامل جنگ شمال دانسته و گروه طالبان را به نقض پیمان متهم می نمایند. زیرا طالبان با جنرال عبدالملك یك معاهده، سه ماده ای را به امضاء رسانده بودند که طبق آن اداره، شمال کشور به عهده جنرال ملك سپرده شده و طالبان متعهد شده بودند که در اداره، شمال دخالت نخواهند کرد. بر اساس این ارزیابی اگر تعهدی درمیان نمی بود و طالبان به نقض پیمان و تعهد نمی پرداختند، جنگی در شمال بوقوع نمی پیوست.

دسته، چهارم، این قیام را صرفاً یك جنگ غیر اخلاقی و ناشی از خود خواهی های اطراف جنگ دانسته و ضمن ابراز انزجار و تنفر عمیق خویش، اطراف جنگ را توصیه، اخلاقی نموده و از آنان خواسته اند که با خود گذری ها و سرکوب هوسها و طمع ها به پایان جنگ کمك نمایند. آقای محسنی در اعلامیه ای عدم عضویت حرکت اسلامی را در جبهه، متحد اسلامی برای نجات افغانستان، چنین توجیه می کند که این جنگ ها، جنگی نیست که بر مبنای اهداف مقدس انجام گرفته باشند. بلکه هوسمندی های اطراف جنگ است که آتش بیار این معرکه گردیده است. البته این در حالی است که قوماندانان حرکت اسلامی ادعا می کنند که آنها عضویت جبهه، متحد اسلامی را پذیرفته و دوشادوش سایر اعضای این جبهه با طالبان می جنگند.

با این بیان روشن می شود که ارزیابی ها در مورد علل قیام مردم در شمال مختلف است و هرکس یا کسانی بسته به موقعیتی که دارند، از این قیام یکنوع تفسیر و تعبیر ارائه داده اند. ولی نگرش عمیق و همه جانبه به حوادث شمال و توجه واقعبینانه به زمینه های این قیام روشن می سازد که ریشه های قیام عمیقتر و وسیعتر از آن چیزی است که تا کنون از سوی مطبوعات و محافل سیاسی خبری ابراز شده است. بسیاری از آنچه که تا کنون ابراز شده، قبل از اینکه به غرض بر رسی عوامل قیام انجام گرفته باشد، صرفاً کوششی است در جهت مکتوم نگهداشتن عوامل زیر بنایی قیام، حقیر و کوچك جلوه دادن ابعاد قیام، تحریف و تقلیب ماهیت آن و مصروف نگهداشتن اذهان و اندیشه ها به امور کاذب، غیر واقعی و غیر اساسی.

آنچه طالبان اظهار داشته اند از یك طرف توجیه بی شرمانه و غیر معقول شکست های شان در شمال است. چیزی که برای توجیه شکست ها یك امر معمول و کم مزه شده و از طرف دیگر تقلایی است برای فراهم آوری لشکر جهت ترمیم دوباره، ماشین جنگی. به همین خاطر چند روز قبل مولوی حقانی یکی از فرماندهان طالبان اعلام نمود که اینك زمان جهاد واقعی فرا رسیده و بر هر فرد افغان لازم است که جهت حفظ تمامیت ارضی کشور و مقابله با کمونیست ها و ایادی خارجی در جهاد شرکت نماید!

به همین ترتیب اظهارات آقای محسنی مبنی بر غیر اخلاقی بودن و نامشروع بودن جنگ، نیز تلاشی است که برای برگشت مجدد وی در عرصه، سیاست انجام می گیرد. آقای محسنی می داند که توانایی نظامی او به حدی فرسوده شده است که دیگر نمی تواند از اینطریق در تحولات جاری افغانستان نقش ایفا نموده، حضور سیاسی اش را تأمین نماید. از این جهت می کوشد تا با غیر اخلاقی خواندن جنگها و اتخاذ موضع بی طرفی، زمینه را برای حیات سیاسی خویش از طریق بدوش کشیدن علم صلح و آشتی بین اطراف درگیر، مساعد سازد. ورنه آقای محسنی دقیقاً می داند که آنچه در شمال بوقوع پیوست قیام یك خلق برای آرمان عدالت خواهی بود. قیامی که موج آن چنان قوی و نیرومند بود که نیروهای طرفدار آقای محسنی را نیز به رغم اعلامیه، ایشان مبنی بر اتخاذ موضع بی طرفی، در مسیر قیام قرار داد و آنان را از اعلام هماهنگی با جبهه، متحد اسلامی ناگزیر ساخت.

صرف نظر از آنچه که درین دونوع اظهار نظر به حیث عامل جنگ ها در صفحات شمال ذکر گردیده، سایر عوامل فوق الذکر نیز نمی توانند بعنوان ریشه های اصلی و زیر بنای اساسی برای تحولات سیاسی و نظامی شمال، مورد توجه قرار گیرند، بلکه صرفاً می توان از آن عوامل بعنوان عوامل روبنایی جنگ یاد کرد و برای آنها فقط نقش صوری در تحولات سمت شمال قائل شد. ما معتقدیم بر فرض رویه طالبان با مردم تا لحظه، تثبیت موقعیت شان مسالمت آمیز می بود، باز هم انتظار قیام می رفت و همچنین بر فرض قراردادی در میان نبود، و قراردادی نقض نمی گردید، باز هم با حضور طالبان در شمال، آتش قیام شعله ور می گردید. زیرا آنچه زیر بنای اساسی قیام را تشکیل می داد، در هرحال مردم را به قیام در برابر طالبان می کشید. همه می دانیم قیام شمال یك قیام مردمی بود. مردم در حالی دست به قیام زدند که نه از تعهد طالبان با رهبران جنبش آگاهی داشتند و نه از نقض آن. تازه در همان لحظات آغازین قیام، برخی از رهبران جنبش تلاش های زیادی به عمل آوردند تا طالبان در برابر این حرکت مردمی از خود خونسردی نشان داده وتنش های ایجاد شده در منطقه، سید آباد را از طریق مسالمت آمیز پایان دهند. ولی این تلاش ها نه تنها کارگر نیافتاد بلکه در کوتاهترین زمان، قیام در سراسر شهر گسترش یافت. آنگاه بود که رهبران جنبش با مردم هماهنگ شده و حمایت خویش را از مقاومت ضد طالبان اعلام نمودند. هرچند با پیوستن جنبش به قیام کنندگان، پیروزی این قیام تسریع گردید، ولی با صراحت می توان گفت که آغاز این قیام مبتنی بر نقض معاهده از سوی طالبان نبود. البته اگر معاهده نقض نمی گردید و طالبان به شمال نمی آمدند، جنگی هم در شمال بوقوع نمی پیوست. اما پس از آنکه طالبان به نقض پیمان دست زدند و به سمت شمال لشکر کشی نمودند، عامل جنگ در برابر آنان، نقض آن معاهده نبود. زیرا مردمی که دست به مبارزه زده بودند، نه از امضای معاهده چیزی می

ص ۸

برگی از تاریخ

در خلال این حال ملا عبدالصمدخان قاضی کلات ۴۹ نفر از هزاره‌بامیان نشین را که سردار فقیر محمد خان گرفتار و محبوس کرده فرستاده بود با پنجاه و دو تن دیگر که قبل از این زمان گرفتار شده بودند در مُقر فرستاده از انبار دولت برای هر یکی از محبوسین در روزی یکپاو گندم تعیین کرد و آنگاه که حضرت والا از عریضه، قاضی مذکور بر ماجرا آگاه گشت در روز بیست و ششم ماه شوال فرمان فرستاده او را امر کرد که زنان و دختران و پسران گرفتاران مذکوره، هزاره را به کنیزی و غلامی در بین مردم آنجا تقسیم کرده از جمله پنج هزار نفر را جهت ملك یمین محمد صدیق خان توخی، که خودش در کابل شرف اندوز محفل حضور است منتخب کرده به محمد کبیرخان برادر او تفویض نماید، و از مردان ایشان هر کدام را که متمرد و سرکش می پندارد به قتل رساند، و او از پرتو وصول افگندن این حکم اقدس بنابر اشتهاری که از راه، تکفیر مردم هزاره انتشار یافته بود مردان ایشانرا تمام بکشت و زنان و دختران و پسران خوردسال را به مردم افغان بنام برده و کنیز تقسیم کرد.

و مقارن این حال محمد یوسف خان و عزم الدین خان و امیرمحمد خان که با سواره و پیاده، بسیار در علاقه تمیزان به عزم مقاتله هزاره گان اشرار قیام و قرار داشتند بنامه و پیام سردار عبدالقدوس خان راه، گیزاب بر گرفته در (کوتل کشکول) که اشرار هزاره استحکامش داده مترصّد پیکار استوار نشسته بودند با هزاره گان دچار کار و زار گردیده هنگامه، گیرودار بروی کار آوردند و آخر الامر نیروی گذشتن را از کوتل مذکور در بازوی خود ندیده در تمیزان باز گشتند و در موقع «اشترلی» از پیش رفتن باز مانده بحالت زبونی و ناتوانی فروکش کردند.

... و از آن سوی در خلال این احوال مردم هزاره بویاش و دای چوپان که تا این وقت مصدر طغیان نشده بودند از سبب گرفتار شدن اکثری از بزرگان ایشان که سردار فقیرمحمدخان چنانچه گذشت در کلات فرستاده و قاضی عبدالصمدخان مردان گرفتار شدگانرا بامر حضرت والا بکشت و زنان و دختران و پسران ایشان را بمردم افغان قسمت کرد، دردناك گردیده قرد ورزیدند چنانچه در روز هفتم ماه ذی القعده از چار جانب روی یورش بسوی فرودگاه اردویی که در تحت رایت سردار فقیرمحمد خان بود نهادند و او سپاه نظامی و ملکی را به مدافعت گماشته هزاره گانرا به ضرب گلوله، توپ و تفنگ از دستبرد باز داشت و فرار کوهسار ساخت.

صفحه ۷۴۸ و ۷۴۹ سراج التواریخ

کانفرانس اسلام آباد و ...

قدرتهای بیرونی و چه جریانات داخلی که می خواهند با پشتوانه، زور بیگانه، خود را بر مردم تحمیل نمایند.

چرا درامه کشتار افغانها بدون آنکه نتیجه ای از آن بدست آید، همچنان تکرار شود؟ کشورهای همسایه، افغانستان باید بیش از همه به این (چرا) توجه کنند.

ما از هر گامی که در راه صلح برداشته می شود استقبال می کنیم. کانفرانس اسلام آباد فرصت بسیار خوبی است که کشورهای همسایه به یك تصمیم مشترك رسیده، ضمانت های را برای عدم مداخله به امور داخلی افغانستان بوجود آورند. البته این کانفرانس همانطوریکه از مدتها پیش توسط وزارت خارجه کشور برادر پاکستان مطرح شده بود، باید قبل از تحولات شمال انجام می شد و کشورهای همسایه تلاش میکردند تا آنچه در شمال اتفاق افتاد، بوجود نمی آمد.

این سخن بر این باور استوار است که حاضر نیستیم حتی خونی از دماغ یك فرزند افغان بر زمین بریزد چه رسد به اینکه آن همه انسانها کشته و هزاران انسان دیگر به اسارت گرفتار شوند.

با وجود این، در هر شرایطی که گامی در جهت صلح برداشته شود، از نظر مردم افغانستان مثبت ارزیابی گردیده، انتظارات آنها را با خود همراه می سازد. مردم افغانستان دشمن یکدیگر نیستند. هر جوانی که بر زمین می افتد، شاخه ای از درخت مردم افغانستان قطع می گردد. این مردم انتظار دارند در کانفرانس اسلام آباد اقدامات جدی و عملیی اتخاذ گردد که سیاست های حمایت از یك گروه علیه گروه دیگر را از سوی کشورهای خارجی، ممنوع ساخته، مردم افغانستان بعنوان محور حاکمیت آینده، افغانستان در محراق توجه قرار گیرند.

حالا که ما در شرایط جدید قرار داریم و مردم افغانستان بار دیگر اراده، خود را متبارز ساخته و بعنوان فاکتور تعین کننده، سیاسی قد افراشته اند، این مردم انتظار دارند که سیاست های پشتیبانی از یك گروه علیه گروه دیگر جایش را به پشتیبانی از مردم وا گذار نماید. تنها درین صورت است که هم صلح در افغانستان تأمین می شود و هم دوستی با مردم افغانستان. یقیناً مردم افغانستان سیاست پشتیبانی از یك گروه را که جز استخوان شکستگی و برادر کشی ثمر نمی دهد، به معنای دوستی با خود ارزیابی نمی کنند و در فردای افغانستان به آن کشورهای ارج می گذارند که جوار مردم افغانستان را بر یك گروه جنگ طلب ترجیح بدهند.

« امروز ما »

شهر پلخمری از وجود ...

توسط مردم به نیروهای جبهه، متحد اسلامی داده شده اند. و جمعی دیگر که به فرار از شهر پلخمری موفق گردیده بودند، توسط نیروهای بشیر خان بغلانی قوماندان وابسته به حزب اسلامی آقای حکمتیار به اسارت در آمدند.

طبق گزارش خبر گزاری وحدت اسلامی، اولین نیروئی که وارد شهر پلخمری گردید، نیروهای حزب وحدت اسلامی بودند. گزارش علاوه می نماید که طی این عملیات، نیروهای حزب وحدت اسلامی غنائم بسیاری بدست آورده و آخرین احصائیه، امور ذیل را در جمع غنائم بدست آمده نشان میدهد:

ده عراده غول پیکر، دو دستگاه لونا، یك دستگاه B. M. چهل، سه ضرب توپ دیسی، شش عراده موتر داتسون، پنج عراده موتر جیپ، شش عراده موتر کاماز زیویار، سه عراده موتر نفر بر، شش ضرب توپ ۷٤، سه پایه زیکویك و دیگر سلاحهای مختلف النوع ثقیله و خفیفه و چندین دیپوی مهمات.

بر اساس این گزارش مناطقی که فعلاً توسط نیروهائی حزب وحدت اسلامی کنترول می شود از چشمه، شیر تا تپه های فرحت و از تپه، پشت قشلاق تا تپه های عقب سمت خانه وسعت دارد.

اینك شهر پلخمری در آرامش کامل به سر می برد. امنیت این شهر به عهده، کمیسیون نظامی یی متشکل از اعضای جبهه، متحد اسلامی، گذاشته شده و آقای بشیر خان بغلانی به حیث والی این شهر انتخاب شده است. گفتنی است که قبل از ورود طالبان به شهر پلخمری، والی این شهر آقای سید جعفر نادری بود، ولی پس از شکست طالبان در این شهر آقای بشیر خان بغلانی به حیث والی این شهر از سوی جبهه، متحد اسلامی انتخاب گردید.

قیام عمومی مردم در ساحات ...

مردم از حضور ناحق طالبان در مناطق شان به حد انفجار آمیز رسیده است.

طبق اطلاع واصله از چاریکار، روز جمعهٔ گذشته در یکی از مساجد شهر چاریکار، بعد از نماز جمعه حادثه، خونینی اتفاق افتاد. دو دختر جوان با سلاحهای خودکار در نزدیکی مسجدی کمین گرفته بودند که از سوی طالبان در آن مسجد نماز جمعه اقامه می گردید. بعد از ادای نماز، در حین خروج پیشنماز طالبان، بیش از صد نفر از مربوطین گروه طالبان توسط سلاح خود کار این دو دختر جوان بخاك و خون کشیده شدند. از سرنوشت این دو دختر اطلاعی در دست نیست. اما پس ازین حادثه، خونین طالبان به اهالی منطقه اخطار دادند که باید خانه هایشان را ترك گفته، بجاهای دیگر کشور کوچ نمایند.

همچنین در یك حادثه، دیگری در قریه، کله کان از خانه ای که گمان میرفت در آن سلاح مخفی شده باشد و نیروهای طالبان برای جستجوی سلاح در آن خانه رفته بودند، بالای نیروهای طالبان با کلاشنکوف فیر ضربه ای صورت گرفته، تعداد زیادی ازین نیروها کشته و زخمی گردیدند.

قرار اطلاع، نیروهای دیگر طالبان که در منطقه حاضر بودند، بدنبال حادثه به جستجوی خانه بخانه پرداختند و بغیر از زن و کودك، هیچ مردی را در قریه نیافتند. نیروهای طالبان که ازین حادثه خشمناك شده بودند، چهار زن را از خانه ایکه بالای آنها فیر شده بود، به اسارت گرفته به کابل منتقل نمودند.

طبق این گزارش، نیروهای طالبان بر خلاف نورم های بین المللی و غیرت افغانی سر این چهار زن را تراشیده، فعلاً در محبسخانه، کابل انداخته اند.

کمکهای مادی و معنوی شما، ما را در نشر اندیشه های مردمی تواناتر می سازد.
Bank Al Habib Limited
F.C. Plaza - Sonhari Masjid Road
Peshawar Cantt.
Account No. 16098 - 55

ترکمنستان و روسیه حکومت طالبان!

کشورهای عربی، ترکمنستان و روسیه از جمله کشورها بود که انتظار می رفت، وزارت خارجه پاکستان آنها را تشویق به آنچه خود انجام داده بود نماید. عربستان سعودی و امارات از پاکستان پیروی نموده مبادرت به شناسایی رسمی حکومت طالبان نمودند.

وزیر خارجه پاکستان که احساس می کرد، شناسایی حکومت طالبان را به تأخیر انداخته و باید این کار مدت ها قبل انجام می گرفت، بیش از همه، از ترکمنستان مجدانه تقاضا داشت که حکومت طالبان را هرچه زودتر به رسمیت شناخته، و بدین وسیله راه را برای آغاز کار پایپ لاین گاز ترکمنستان از افغانستان به پاکستان، هموار نماید.

ترکمنستان تنها کشور آسیای میانه است که برخلاف سایر کشورهای این منطقه، روابط خود را با طالبان حفظ نموده از شرکت در اجلاس کشورهای آسیای میانه و روسیه در باره اوضاع افغانستان تاکنون امتناع ورزیده است. این کشور چنین وانمود می کند که در قضایای افغانستان بی طرف است؛اما بقیه کشورهای آسیای میانه بشمول روسیه تسلط طالبان را بر افغانستان، تهدید جدی علیه امنیت خود تلقی می کنند. این کشورها نگران آنند که برداشت های افراطی طالبان از اسلام، روی گروههای مذهبی این کشورها که چندان دانش عمیق دینی ندارند، تأثیر گذاشته، باعث آشوب و بی نظمی در این کشورها گردد. اما در مقابل طالبان که از انزوای سیاسی شان سخت رنج می برند و احتیاج شدید به کسب شناسایی رسمی دارند، همواره تلاش ورزیده اند تا به این کشورها اطمینان بدهند که حکومت طالبان از مرزهای ملی فراتر نرفته، هیچ تهدیدی را متوجه کشورهای دیگر نمی سازد. همچنین طالبان روسیه را متهم می کنند که این کشور در واقع با بزرگ کردن خطر طالبان برای کشورهای آسیای میانه، می خواهد حضور نظامی خود را توجیه نموده، سلطه، خود را بر این کشورها قایم نماید.

سفر همزمان شیخ مرادوف، وزیر خارجه ترکمنستان و معاون وزیر خارجه روسیه، به پاکستان، فرصت بسیار خوبی بود تا نگرانی این کشورها در باره طالبان رفع گردیده و انها تشویق گردند تا حکومت طالبان را به رسمیت بشناسند اما بخت با طالبان یار نبود و اشغال شهرهای شمال افغانستان توسط طالبان به یك فاجعه سنگین برای طالبان تبدیل شد. هزاران نفر از نیروهای ورزیده طالبان به شمول تعداد زیادی از رهبران این گروه در تله، شمال گیر افتاده به اسارت درآمدند. در نتیجه این شکست، آن انتظاری که از سفر این دو مقام عالیرتبه، ترکمنستان و روسیه به پاکستان برده می شد، برآورده نگردید و ترکمنستان مانند ایران شناسایی خود را از حکومت طالبان موکول به شناسایی سازمان ملل متحد نمود. وزیر خارجه ترکمنستان در حین ترك پاکستان در روز یکشنبه هفته گذشته تنها به این گفته با خبرنگاران بسنده نموده که طالبان بخش وسیعی از افغانستان را در کنترول دارند و ترکمنستان روابط دیپلوماتیك خود را با طالبان حفظ خواهد کرد. معاون وزیر خارجه روسیه پس از برگشت از سفر پاکستان در مسکو با خبرنگاران گفت؛ وی در دیدارش با شهاب الدین دلاور، سفیر طالبان در اسلام آباد، توضیح داده است که سیاست نظامی در افغانستان نتیجه ای ندارد و طالبان باید از جنگ دست برداشته به دور میز مذاکره حاضر شوند. همچنان نطاق وزارت خارجه روسیه اعلام نمود که روسیه حکومت طالبان را به رسمیت نمی شناسد. این کشور طالبان را فقط بعنوان یك گروه درگیر در افغانستان می شناسد.

در اجلاس بامیان آخرین انکشافات ...

کشور کمك نماید، تصمیمات جدی اتخاذ گردید.

گفتنی است اجلاس بامیان اولین اجلاس مهم پس از تحولات شمال است که بین اعضای مهم جبهه متحد اسلامی برای نجات افغانستان دایر گردیده و مهمترین مسایل مربوط به جبهه مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

قرار گزارش، در این اجلاس روی هماهنگی و توحید مساعی اعضای جبهه تأکید صورت گرفته، فیصله گردید تا اعضای جبهه تمام اقدامات سیاسی و نظامی خود را در ارتباط با همدیگر به پیش ببرند و از پراگندگی های قبلی جلوگیری بعمل آورند.

پیام مقام معظم رهبری عنوانی جنبش ملی اسلامی و مردم صفحات شمال کشور

قابل توجه خواننده گان عزیز!

از آنجائی که اشتباهاتی در چاپ قبلی این پیام بوجود آمده بود با عرض پوزش از تقصیر انجام شده اینك به چاپ مجدد این پیام مبادرت میگردد.

بسم الله الرحمن الرحیم

برادر گرامی جنرال عبدالملك و سائر جنرالان، قوماندانان و افسران جنبش ملی اسلامی افغانستان سربازان فداکار و مردم شریف و آزاده، صفحات شمال!

سلام علیکم!

بار دیگر اراده های پولادین و تصامیم وطنخواهانه، چرخ ساکت وطن را به حرکت در آورد. دل های متحد، دست های گره خورده و مسلسل های ستم سوز شمال کشور را به گورستان همیشگی بیداد و زورگوئی مبدل ساخت. مردم شریف صفحات شمال و جنرالان ورزیده آن که در تاریخ معاصر، بارها و بارها نقش تعیین کننده را ایفا نموده اند، اینك بطور بسیار برجسته و ملوس نقش مهم و اثر گذار خود را نمایان ساخت، جاي بسی مسرت و شادمانی است که عظیم ترین حرکت های صفحات شمال در جهت تحکیم پایه های جریان عدالت خواهی و طرد سیستم های پوسیده و ضد مردمی جلوه گر شده است. البته در ارتباط با اوضاع جاری افغانستان، تمامی نمایندگان دلسوز ملیت های ساکن معتقدند که پس از قربانی شدن هزاران شهید، اینك باید حاکمیتی ایجاد شود که در آن همه، اقوام و ملیت ها مشارکت داشته و از تکرار تبعیضات ناروای تاریخی جلوگیری شود.

رسیدن به چنین اهداف سازنده ملی، در صورتی میسر است که گروهها و اقوام موجود، حضور همدیگر را احترام داشته و مذاکرات مثبت و صادقانه را فورمول اساسی حل معضلات کنونی قرار دهند.

قیام عزت بخش جنرالان وطندوست و مردم غیور صفحات شمال که مسیر تامین اساسی ترین آرمان های مردم مصیبت زده، افغانستان را هموار ساخت... اعتقاد راسخ داریم که قیام عظیم شما، آثار نیك و ماندگاری را برای سعادتمندی و اقتدار کشور در پی داشته و بخش مهم از صفحات زرین تاریخ افغانستان را بخود اختصاص خواهد داد. اینجانب، بدینوسیله مراتب سپاس و امتنان خود و سائر مسؤلین حزب وحدت اسلامی را بخاطر قیام شکوهمند و تاریخ ساز و افتخارات ایجاد شده را تبریك گفته و توفیقات مزید تان را در راه ایجاد حاکمیت عادلانه از بارگاه خداوند متعال آرزو می کنم.

دبیر کل حزب وحدت اسلامی افغانستان
محمد کریم خلیلی
۱۳۷٦/۳/۷

ریشه یابی قیام مردم و شکست ...

دانستند که برای آن متصور است این است و نه از رهبران جنبش دستور گرفته بودند. اگر بخواهیم برای این عامل نقش قایل شویم، تنها نقشی که برای آن متصور است، این است که بانقض پیمان زمینه قیام مردم فراهم گردید. زیرا با نقض پیمان، طالبان وارد شمال گردیدند، ورود آنان در شمال احساسات مردم را بر انگیخت و مردم را به عرصه، قیام کشاند. در غیر آن صورت، نه طالبان وارد شمال می شدند و نه جنگی بوقوع می پیوست.

«ادامه دارد»

هفته نامه، سیاسی، فرهنگی و خبری
امروز ما
زیر نظر شورای نویسندگان
UNIVERSITY TOWN P.O. BOX: 1073
PESHAWAR - PAKISTAN
شماره، تلفون : ٤٣٥٦٨
قیمت یك شماره : ۳ روپیه یا معادل آن